

شماره ۷

۸ فروردین ماه ۱۳۸۹



هاشمی رفسنجانی خواستار ادامه حضور مردم در صحنه است
پیام تشکر مادران عزادار ایرانی به تمامی آزادی خواهان و مادران میدان پلازا مایو
رنج جسمی و روحی اسانلو در گوهر دشت
بی خبری مطلق از وضعیت میترا عالی دانشجوی دانشگاه شریف
نامه جمعی از نخبگان علوم انسانی به رئیس قوه قضائیه برای آزادی یوسف زادگان
رضا خندان عضو کانون نویسندگان همچنان در بازداشت است
انتقال زینب جلالیان به بند ۲۰۹ زندان اوین
کمپین امضا و اعتصاب غذا برای آزادی سعید متین پور برگزار شد
همسر آیت الله منتظری درگذشت
دیدار تعدادی از زندانیان سیاسی با خانواده هایشان

روایت علی اشرف درویشیان از فقر، زندگی کاریگری و نوروز
هادی خرسندی: آیا حسین درخشان هم نامزد ندا بود؟
شیرین دخت دقیقیان: میان مَش و لحظه

سروده ها:

پگاه احمدی، شهلا بهار دوست، دکتر عارف پژمان، راهی، حسین شرنک، ترجمه هایی از شاعر
کرد دلاور قره داغی توسط بابک صحرانورد، مجید نفیسی، محمود معتقدی

مقالات و مصاحبه در این شماره :

۶	تعارض حقوق شهروندی دانش باقرپور
۸	پایگاه طبقاتی جنبش سبز ۲ محمد برفعی
۱۰	جنبش سبز و شش سوال محسن سازگارا
۱۲	اتحاد متکثر و ضرورت استقلال نیروها عطا هودشتیان

دمکراسی و آزادی زمانی به ثمر می رسد که فضای شکوفایی و رشد اندیشه ها در جامعه مان پدید آید. ما باید یاد بگیریم تا با احترام متقابل به دگر اندیشان با هم وارد دیالوگ شویم و در جهت ارتقاء جامعه و رسیدن به آنچه که خواهانش هستیم تلاش کنیم. حذف دیگران و نادیده گرفتن خواسته های آنان ثمری جز پیشروی استبداد ندارد. با آگاهی به نیازهای جامعه و جدی گرفتن خواسته های خلقها در کشورمان و فراهم آوردن امکانات یکسان برای رشد کودکانمان و برابری اجتماعی و حقوقی زنان و مردانمان است که به ایرانی آباد و آزاد خواهیم رسید.

INFO.MABISHOMARIM@GOOGLEMAIL.COM

بهار دوست

تهیه و تنظیم: شهلا بهار دوست

با سپاس از همکاری و همیاری سایت اخبار روز
www.akhbar-rooz.com

۸ فروردین ماه ۱۳۸۹

پیام تشکر مادران عزادار ایرانی به تمامی آزادی خواهان و مادران میدان پلازا مایو- آرژانتین

مادران عزادار ایرانی در حالی سال خورشیدی جدید و نوروز جهانی را آغاز می کنند که فرزندان شان را بی گناه در دل خاک مدفون کرده اند، یا سال هاست مفقود شده اند و یا در زندان ها بلا تکلیف یا با حکم های سنگین در بندند و عده ی زیادی نیز مجروح و معلول در کنج خانه ها در انتظار بهبودی اند.

ما، مادران با سکوت دسته جمعی خود در پارک لاله تهران صدای فرزندان مان و صدای خانواده های رنج دیده را فریاد زدی و به گوش مقامات کشور مان و مردم ایران و جهان رساندیم.

مقامات امنیتی این حرکت را تاب نیاوردند و تعداد زیادی از مادران را به دفعات دستگیر و سپس آزاد کردند. در آخرین اقدام، به خانه های پنج نفر از حامیان مادران عزادار یورش بردند و آنها را به بند کشیدند که پس از پیگیری های مداوم خانواده ها و مادران عزادار و حامیان، پس از تحمل حدود 40 روز زندان، پیش از آغاز سال نو آزاد شدند.

آزادی خواهان بسیاری صدای اعتراض ما را شنیدند و به نام، خواهان آزادی مادران دربند شدند. شما مادران پلازا مایو نیز که سی و سه سال است برای رسیدن به خواسته های به حق خود از پای نمی نشینید، طنبن صدای ما را شنیدید و در پیوند به درد مشترک مان از ما حمایت کردید. از حمایت شما و تمامی مردمی که برای آزادی مادران در بند ما را همراهی کردند بر خود می بالیم.

درد بی پایان ما را در بهار زندگی پذیرا باشید.

به امید روزی که همه مردم ایران و جهان در صلح و امنیت، آزاد و برابر به طور عادلانه در کنار هم زندگی کنند.

مادران عزادار- ایران

فروردین 1389

رنج جسمی و روحی اسانلو در گهر دشت



منصور اسانلو به جای بهره مندی از مرخصی نوروزی، یک هفته در زندان گهر دشت به سلول انفرادی افتاد و بعد به بند ۵ منتقل شد. بندی که ویژه پر خاشگران، معتادان و قاتلان است. این فعال کارگری و خانواده اش روزگار سختی را می گذرانند.

سه سال و هفت ماه از دستگیری منصور اسانلو، رییس سندیکای کارگران شرکت اتوبوسرانی تهران می گذرد. اسانلو به اتهام اقدام علیه امنیت ملی به ۵ سال حبس محکوم شده و از شهریور سال ۸۷ در زندان گهر دشت کرج نگهداری می شود.

اسانلو، زندانی محروم از همه حقوق

اصل تفکیک زندانیان، سازمان زندان ها را ملزم می کند که افراد در بند را بر اساس نوع اتهام، جرم یا سن نگهداری کنند. اما اسانلو به خلاف این اصل، در حالی که یک زندانی سیاسی است، مجبور شده محکومیت خود را نزد بز هکاران خطرناک سپری کند.

همسر اسانلو می گوید: «منصور ۴۳ ماه است در زندان به سر می برد. طبق آیین نامه زندان ها وقتی دوسوم حبس سپری شود، امکان آزادی مشروط، تخفیف، مرخصی استحقاقی و استعلاجی هست اما او در این مدت حتی یک روز هم از این حقوق استفاده نکرده است. پزشکان خود زندان تایید کرده اند که او شرایط جسمی ناگواری دارد و باید در اولین فرصت از زندان بیرون برود. اما هیچ گوش شنوایی در کار نیست».

پروانه اسانلو می گوید که همسرش در بند ۵ زندان گهر دشت در میان عده ای قاتل و جنایتکار که مدام سرگرم کشیدن سیگار و مواد هستند، زندگی می کند.»

وکلاهی همسر خیلی زحمت کشیده اند و حتی دکتر یوسف مولایی، یکی دو روز

قبل از عید او را دیده و خیلی منقلب شده و اشک اش در آمده اما نتوانسته هیچ کاری بکند. در پرونده های سیاسی و امنیتی، وکیل عملاً هیچ کاره است.»

حساب اسانلو را از بقیه زندانیان جدا کرده اند

پروانه اسانلو می گوید که مراجع قضایی مخالفتی با مرخصی همسرش ندارند اما گفته اند که وزارت اطلاعات با استعلام آنها برای این مرخصی، مخالفت کرده است. پروانه اسانلو می پرسد چرا به جای دستگاه قضایی، وزارت اطلاعات برای سرنوشت زندانیان تصمیم می گیرد. او از سرگردانی خود، دو پسرش و مادر پیر منصور اسانلو می گوید: «مادر شوهرم، خاله ی من است. خیلی بی تابی می کند. مدام گریه می کند و می پرسد چرا به جام عید پیش زن و بچه اش نیامد. چرا او را پیش مواد مخدری ها برده اند».

پروانه اسانلو با تاکید این که همسرش به سختی مریض است از به هم ریختگی روحی او می گوید: «نمی تواند با این نوع زندانیان کنار بیاید. از دود سیگار آنها نمی تواند نفس بکشد. وقتی به من زنگ می زند، مدام سرفه می کند و کلافه است.»

ملاقات در نهایت زحمت

روز های ملاقات در زندان گهر دشت برای زنان و مردان یکسان نیست. بستگان مرد زندانی یک روز ملاقات دارند و بستگان زن، روزی دیگر! پروانه اسانلو می گوید: «با این قاعده، هیچ وقت نمی توانیم خانوادگی به دیدار منصور برویم، در حالی که برای من و پسرهایم راحت تر است که همگی با هم او را ببینیم.

ملاقات ها پانزده روز یک مرتبه اند و معمولاً از پشت شیشه انجام می شوند. کتاب و وسیله را به سختی قبول می کنند. بار آخر پسرم برای تولد پدرش، کتابی هدیه گرفته بود که آن را قبول نکردند.» به گفته پروانه اسانلو، همسرش در زندان کتاب های انگلیسی و رمان می خواند.

بیماری های حاد، محیط ناسالم

پروانه اسانلو از ناراحتی های چشمی، قلبی، پوستی و ریوی همسرش می گوید: «یک بیماری عصبی ژنتیک پوستی به نام پسوریازیس دارد. در زندان نه نور کافی است، نه بهداشت درست و حسابی. او نباید استرس داشته باشد، اما از ۲۰ تا ۲۷ اسفند به انفرادی برده شده و بعد هم به بدترین بند گهر دشت که همان بند ۵ باشد.»

قطع کلیه حقوق و مزایا

همسر منصور اسانلو می گوید که پس از ۲۶ سال سابقه کار، این فعال کارگری را اخراج قطعی کردند و کوچکترین حقی نیز برای خانواده اش قائل نشدند: «این همه این همه سال، حق بیمه، بازنشستگی پرداخت کرده اما حتی یک ریال به عنوان بازخریدی به ما ندادند. هر چه پیگیری کردیم، نتیجه نداد. این حکمی است که دیوان عدالت اداری تایید کرده است. این چه عدالتی است؟»

پروانه اسانلو از سختی های روزگار، هزینه بالای زندگی، مخارج دو پسر بزرگ و بی حاصلی دوندگی ها برای معالجه و مرخصی همسرش می گوید و ابراز امیدواری می کند که ایام شدت، سپری شوند.

منصور اسانلو، رییس هیات مدیره سندیکای واحد نخستین بار در دی ماه سال ۸۴ دستگیر شد و ۸ ماه در زندان ماند. وی در آبان ۸۵ نیز برای بار دوم دستگیر و یک ماه بعد به قید کفالت آزاد شد. اسانلو در تابستان سال ۸۶ در اجلاس سالیانه اتحادیه بین المللی کارگران حمل و نقل (آی تی اف) در لندن شرکت و سخنرانی کرد. سومین دستگیری او در ۱۹ تیر ماه ۸۶ و پس از بازگشت به کشور صورت گرفت. وی پیش از بازداشت در خیابان، از سوی مأموران امنیتی به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفت.

منبع: دوپچه وله

بی خبری مطلق از وضعیت میترا عالی دانشجوی دانشگاه شریف



کمیته گزارشگران حقوق بشر -

با گذشت نزدیک به ۲۰ روز از بازداشت میترا عالی، دانشجوی کارشناسی ارشد رشته مهندسی پزشکی دانشگاه شریف هیچ اطلاعی از وضعیت وی در دسترس نیست و پیگیری‌های خانواده و دوستان وی تاکنون بی‌نتیجه بوده است. در روزهای منتهی به سال جدید تعدادی از زندانیان سیاسی آزاد شده و برخی از آنان با خانواده‌های خود ملاقات داشتند اما میترا عالی حتی یک تماس تلفنی با خانواده‌اش نداشته است.

این دانشجوی دانشگاه شریف پیش از این دوبار طی پورش نیروهای امنیتی به منزلش بازداشت شده بود. عالی در تاریخ ۱۹ اسفندماه جهت دریافت وسایل توقیف‌شده‌اش به دفتر پیگیری وزارت اطلاعات مراجعه کرد و از آن تاریخ ناپدید شده است.

میترا عالی، دوره کارشناسی را در دانشگاه صنعتی امیرکبیر پایان داد و با رتبه‌ی هفت در مقطع کارشناسی ارشد وارد دانشگاه شریف شد.

نامه جمعی از نخبگان علوم انسانی به رئیس قوه قضائیه برای آزادی یوسف زادگان

ج‌رس:

جمعی از دارندگان مدال‌های برتر در المپیادهای علمی کشوری و جهانی در رشته‌های مختلف و دانشجویان و دانش‌آموختگان رشته‌های علوم انسانی در دانشگاه‌های تهران طی نامه‌ای به ریاست قوه قضائیه خواستار آزادی فوری عبدالله یوسف‌زادگان شده‌اند.

به گزارش کلمه، نام و امضا این افراد در وبلاگی که برای آزادی یوسف زادگان ساخته شده موجود است.

متن این نامه به شرح زیر است:

به نام خدای بخشنده بخشنده

حضور آیت‌الله صادق آملی لاریجانی، ریاست محترم قوه قضائیه

با سلام و عرض تبریک سال نو؛

هدف ما، جمعی از دارندگان مدال‌های برتر در المپیادهای علمی کشوری و جهانی در رشته‌های مختلف و دانشجویان و دانش‌آموختگان رشته‌های علوم انسانی در دانشگاه‌های تهران، از نگارش و امضای این نامه بیان دغدغه‌ها و نگرانی‌هایی است که نسبت به روند بازداشت فعالان فرهنگی و نخبگان دانشگاهی ایران احساس می‌کنیم. علی‌الخصوص، در هفته‌های گذشته خبر بازداشت عبدالله یوسف‌زادگان و انتقالش از تهران به زندانی در مشهد خاطر بسیاری از دانشگاهیان را آزرده و آشفته کرد. بنا بر وظیفه اخلاقی و مدنی خود نکات زیر را با حضرتعالی در میان می‌گذاریم به امید آن‌که در وضعیت عبدالله یوسف‌زادگان و دیگر دانشگاهیان دربند بهبودی حاصل شود و ان‌شاءالله شاهد آزادی زود هنگام آن‌ها و توقف برخوردهایی از این دست باشیم.

یک هفته مانده به عید نوروز در حالی که امید می‌رفت سایر زندانیان پس از انتخابات آزاد شوند، متأسفانه خبر رسید عبدالله یوسف‌زادگان، برنده مدال طلای المپیاد ادبیات کشور و دانشجوی برجسته‌ی رشته‌ی حقوق، در منزلش دستگیر و به شهر مشهد منتقل شده است. در عجب ماندم از این فر هنگ‌پرووری و اعتمادسازی میان حکومت و نخبگان فرهنگی. دو هفته‌ای گذشت، سال نو شد و همچنان از علت بازداشت او و انتقالش به مشهد بی‌خبریم و از پیش نگران‌تر. عبدالله یوسف‌زادگان از استعدادهای درخشانی است که هم و غم خود را صرف خدمات فرهنگی و پژوهشی کرده است و در کارنامه و پیشینه خود نمونه نیکویی از همراهی تخصص و تعهد، و فضیلت و فضل را به نمایش گذاشته است. او در

میان دوستان خود به چهره‌ای فرهیخته، کتابخوان، کتاب‌شناس، آشنا با دردهای فرهنگی و اجتماعی ایران و ایرانیان، با ایمان و اخلاقی شهره است و بازداشت چنین چهره‌ای از اعتبار دستگاه قضایی و امنیتی کشور در اذهان هر که او را می‌شناسد می‌کاهد. پرسش ما از شما این است که کسی که در خانواده‌ای انقلابی، فرهنگی و متدین و دبیرستان تخصصی علوم انسانی و زیر نظر دکتر حداد عادل تربیت شده و بعد در مرکز نخبگان المپیادی کشور و بعدتر در بهترین دانشگاه‌های دولتی نظام جمهوری اسلامی تحصیل کرده و همواره در زمره‌ی ممتازترین چهره‌های علمی و اخلاقی بوده است در زندان شهری غریب چه می‌کند؟ نه علت انتقالش به مشهد و نگهداری‌اش در سلول انفرادی معلوم است و نه اتهامی که بابتش بازجویی و بازخواست می‌شود؛ و البته چندان عجیب نیست چراکه از سویی او جرمی مرتکب نشده و در معرض اتهام موجهی نیست که بخواهد طرح شود و از سوی دیگر متأسفانه در ماه‌های گذشته موارد متعددی از چنین برخوردهای ناسنجیده و غیرموجه با نخبگان فرهنگی کشور دیده شده است. آیا ما حق نداریم بدانیم این دانشجوی نخبه که جز برای ارتقای فرهنگ و سرزمینش قدم و قلمی نزده است در کدام زندان غربت به بند است؟ و به کدامین گناه؟

جناب آیت‌الله لاریجانی،

شما خود از حوزویانی هستید که سالیان سال در وادی مباحث نظری فلسفه، فقه و حقوق سیر کرده‌اید؛ از این رو حضور شما در رأس دستگاه قضایی کشور این نوید را داشت که دانشجویان و پژوهشگران ایرانی ملجأ و مرجعی در نظام قضایی خواهند یافت. امیدمان این بود (و هست) که در دوران ریاست شما بر قوه قضائیه، اهل اندیشه از گزند تندیروهای جاری اندکی خلاصی می‌یابند. باور داشتیم که حضرتعالی می‌دانید قدر استعدادهای درخشانی را که تنها از سر دغدغه‌های انسانی و اخلاقی به کار فکری و پژوهشی در علوم انسانی دل می‌بندند، همان‌ها که از معیشت و فراغت خود می‌گذرند تا از مسئولیت‌شان در قبال کشور نگذرند. آیا پاسخ شریف‌ترین و فرهیخته‌ترین فرزندان این سرزمین زندان‌های «نامعلوم» و بازجویی‌های «با چشم‌بند» و غیراصولی است؟ آیا می‌دانید بر ذهن و ضمیر پاک آن‌ها چه می‌رود در این بازداشتگاه‌های بی‌نام و نشان و سلول‌های انفرادی؟ آیا در آستانه‌ی سال نو سزای خانواده‌شان بی‌خبری و سردرگمی و واهی بی‌ایمان است؟ چرا عبدالله یوسف‌زادگان، صاحب مدال طلای المپیاد ادبی کشور و از استعدادهای بالفعل فرهنگی کشور، باید سال نو را پشت میله‌های زندان بگذراند؟ و به راستی دستگاه قضایی نظام جمهوری اسلامی چه می‌کند با استعدادهایی که آینده‌ی این مملکت را خواهند ساخت؟ آیا معنای این فضای پلیسی نفس‌گیر «تعامل با نخبگان» است؟ حتی اگر از نظر دستگاه قضایی اتهامی به امثال یوسف‌زادگان وارد بود، آیا بهتر نبود با احضار و بازجویی عادی در شهر تهران و در دادگاه عادل و بر اساس موازین اخلاقی و قانونی و با تدبیر بیشتر و مصلحت‌اندیشی افزون‌تر و هزینه کردن کمتر از اعتبار دستگاه قضایی اقدام شود؟ آیا تعبیر دستگاه قضایی از «جذب حداکثری» به زندان افکندن دانشگاهیان برجسته و مستقل پیش از اثبات وقوع هرگونه جرمی است؟

ما مصرانه از شما می‌خواهیم که پیگیر پرونده‌ی این دانشجوی برجسته‌ی ایرانی شوید و پاسخی برای نگرانی‌های جامعه‌ی دانشگاهی کشور بیابید. ما امضاکنندگان این نامه از شما می‌خواهیم که در جهت تبدیل قرار بازداشت موقت عبدالله یوسف‌زادگان به قرارای خفیف‌تر و آزادی زود هنگام او گامی موثر بردارید و نگذارید اذهان عمومی جامعه بیش از این دستخوش تشویش و عدم امنیت شوند. قویاً بر این باوریم که ادامه‌ی بازداشت افرادی چون یوسف‌زادگان جز تخریب اعتبار دستگاه قضایی و سلب اعتماد نخبگان از دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی نتیجه‌ای نخواهد داشت.

گذشت زمان نشان داده است که چنین برخوردهایی تنها بر عمق و ابعاد بحران افزوده است. بر این اساس، با امید به توجه شما و استقلال دستگاه قضایی بی‌صبرانه در انتظار اقدامات عملی و مسئولانه و خوش‌فرجام جناب عالی در جهت احقاق حقوق و آزادی فوری فرهیختگان در بند هستیم.

جمعی از دارندگان مدال‌های برتر در المپیادهای علمی کشوری و جهانی و دانشجویان و دانش‌آموختگان رشته‌های علوم انسانی در دانشگاه‌های تهران

برگزارکنندگان ضمن ارائه توضیحاتی به شهروندان و نمایندگان پارلمان انگلیس در خصوص فعالیت‌های حقوق بشری و روزنامه نگاری سعید متین پور سعی نمودند تا توجه شهروندان و رسانه های انگلیس را به وضعیت وخیم جسمی متین پور در زندان اوین تهران جلب کنند. در این مراسم شهروندان انگلیسی با امضای طوماری خواهان آزادی بی قید و شرط متین پور و معالجه وی در خارج از زندان شدند. این مراسم به همت فعالین آذربایجانی در لندن و با حمایت آدآپ (انجمن دفاع از زندانیان سیاسی آذربایجانی در ایران) برگزار شده بود. در مراسمی دیگر در سالن سینما گلوریای شهر هایدلبرگ آلمان اعضای آدآپ با همکاری سازمان عفو بین الملل آلمان روز یکشنبه ۱ فروردین ۸۹ اقدام به جمع آوری امضا برای آزادی سعید متین پور و اطلاع رسانی در خصوص وضعیت وخیم جسمی وی در زندان اوین و ممانعت مسئولین قضایی و امنیتی ایران از دسترسی او به امکانات پزشکی در خارج از زندان نمودند. در جریان برگزاری این کمپین بروشورهایی حاوی اطلاعاتی در خصوص ترک‌های آذربایجانی در ایران و وضعیت نقض حقوق بشر در منطقه آذربایجان به شهروندان آلمانی ارائه گردید.

سعید ساعد از اعضای آدآپ در آلمان که مسئولیت برگزاری کمپین را بر عهده دارد در مصاحبه با خبرنگار ما گفت: «کمپین امضای آدآپ و عفو بین الملل آلمان مورد استقبال گسترده شهروندان آلمانی قرار گرفته است و با توجه به وجود حساسیت ضد نژادپرستی در جامعه آلمان شهروندان این کشور خواهان آشنایی هرچه بیشتر نسبت به مسئله نژادپرستی اعمال شده بر آذربایجانیها در ایران می باشند». ساعد افزود: «ما با برگزاری این کمپین و گسترش آن به شهرهای دیگر آلمان در صددیم تا مردم آلمان را با مسئله نقض حقوق اولیه انسانی آذربایجانیها در ایران آشنا کرده و توجه دولت این کشور را به این مسئله جلب کنیم که از مسئولین ایران بخواهد تا امکان دسترسی سعید متین پور به امکانات پزشکی در خارج از زندان را فراهم کرده و بدون قید و شرط وی را آزاد کند».

سعید متین پور فعال حقوق بشر و روزنامه نگار آذربایجانی است که در جریان پرونده مربوط به حضور عده ای از شخصیت‌های آذربایجانی در کنفرانسی حقوق بشری در کشور ترکیه به هشت سال حبس تعزیری محکوم گردیده است. این روزنامه نگار آذربایجانی در اثر شکنجه های اعمال شده بر وی در دوران بازداشت موقت دچار ناراحتی های قلبی، ریوی، سردرد و کمردرد شدید شده است.

اتهام متین پور همکاری با دول خارجی متخاصم و تبلیغ علیه نظام عنوان شده است. مدافعان حقوق بشر در آذربایجان اتهامات وارده به متین پور را بی اساس دانسته و تصریح می کنند که متین پور صرفاً به دلیل فعالیت هایش در عرصه روزنامه نگاری و دفاع از حقوق بشر در آذربایجان مورد خشم حکومت ایران قرار گرفته است.

سازمانهای بین المللی حقوق بشر از جمله عفو بین الملل و گزارشگران بدون مرز متین پور را زندانی عقیده و وجدان نامیده و خواهان آزادی بی قید و شرط وی می باشند.

کمپین امضا برای آزادی سعید متین پور در آلمان

منبع: اخبار روز



رضا خندان همچنان در بازداشت است

علیرغم سپردن وثیقه، از آزادی عضو کانون نویسندگان ایران خودداری می کنند

اخبار روز:

رضا خندان (مهابادی)، عضو کانون نویسندگان ایران و فعال حقوق کودکان، دو ماه است علیرغم سپردن وثیقه همچنان در بازداشت بسر می برد. به گزارش فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران، بازجویان وزارت اطلاعات از آزادی رضا خندان ممانعت می کنند.

بنابر این گزارش، بیش از ۲ هفته پیش به خانواده رضا خندان اطلاع داده شد که با سپردن وثیقه ۳۰ میلیون تومانی، وی می تواند آزاد شود. خانواده آقای خندان وثیقه را تامین کرده اند ولی به بهانه های مختلف از آن زمان تاکنون از آزادی او خودداری می کنند.

آقای رضا خندان مهابادی روز ۷ بهمن ماه با پورش مامورین وزارت اطلاعات هنگامی که از منزل خواهرش خارج می شد دستگیر و به بند ۲۰۹ زندان اوین منتقل شد. او بیش از ۱ ماه در بند ۲۰۹ زندان اوین بسر برد و در طی این مدت تحت بازجویی و فشارهای روحی شدید قرار داشت که اتهامات نسبت داده شده را بپذیرد. آقای رضا خندان بیش از ۲ هفته پیش به بند ۳۵۰ زندان اوین منتقل شد و از آن زمان تاکنون علیرغم سپردن وثیقه در بلاتکلیفی بسر می برد. ادامه بازداشت غیر قانونی او بدستور بازجوی وزارت اطلاعات می باشد.

لازم به یاد آوری آقا رضا خندان و خانم مریم ضیاء از تشکیل دهندگان ان. جی. او جمعیت تلاش برای جهان شایسته کودکان می باشند و هر دوی آنها به خاطر فعالیتهای اجتماعی برای کودکان کار و خیابانی دستگیر شده اند.

خانم مریم ضیا در زندان دست به اعتصاب غذا زده و از وضعیت جسمانی مناسبی برخوردار نمی باشد.

انتقال زینب جلالیان به بند ۲۰۹ زندان اوین

یک ماه بی خبری از وضعیت زینب جلالیان پایان یافت

خبرگزاری هرانا:

زینب جلالیان، فعال کرد محکوم به اعدام که از یک ماه پیش به صورت غیرقانونی در محلی نامعلوم نگهداری می شد، به بند ۲۰۹ در زندان اوین منتقل شد.

به گزارش هرانا، زینب جلالیان، زندانی کرد محکوم به اعدام، از یک ماه پیش توسط مأموران اداره آگاهی کرمانشاه بدون حکم قاضی از زندان کانون اصلاح و تربیت این شهر خارج شده و به صورت مخفیانه و غیرقانونی به مکانی نامعلوم برده شده بود.

گفتنی است که ماجرای زینب جلالیان باعث نگرانی بسیاری از فعالان حقوق بشر شده بود.

برای آزادی سعید متین پور

کمپین امضا و اعتصاب غذا برای آزادی سعید متین پور برگزار شد

ساوالان سسی: کمپین امضا و اعتصاب غذا در انگلیس و آلمان برای آزادی سعید متین پور با همکاری انجمن دفاع از زندانیان سیاسی آذربایجانی در ایران (آدآپ) برگزار شد.

شرکت کنندگان در این مراسمات با توجه به وضعیت وخیم جسمی سعید متین پور در زندان اوین و وقوع دو حمله قلبی پیاپی برای این فعال حقوق بشر آذربایجانی، خواستار دسترسی متین پور به امکان معالجه در خارج از زندان اوین و آزادی بی قید و شرط وی شدند.

محوطه مقابل پارلمان انگلیس در لندن از ۲۵ الی ۲۷ اسفند ۸۸ پذیرای فعالین آذربایجانی بود که با در دست داشتن پلاکاردها و اعتصاب غذای سه روزه اعتراض خود را به حبس سعید متین پور فعال حقوق بشر و روزنامه نگار آذربایجانی به نمایش گذاشتند.

تدارک گسترده مردم قدرشناس ایران برای تشییع

باشکوه پیکر همسر آیت الله العظمی منتظری

مراسم تشییع فردا ساعت ده صبح از مقابل بیت

شبکه جنبش راه سبز (جرس): خبرنگار جرس از قم گزارش می دهد که ساعتی پیش مادر سبز ایران همسر فداکار آیت الله العظمی منتظری یکصد روز پس از رحلت جانگداز رهبر معنوی جنبش سبز ایران بامداد امروز به رحمت خدا رفت و به همسر بزرگوار و فرزند شهیدش محمد منتظری و نوه های شهیدش ملحق شد. هم اکنون (بعد از ظهر شنبه ۷ فروردین) رفت و آمد طبقات مختلف مردم قم به دفتر فقیه عالیقدر ادامه دارد.

دفتر آیت الله لحظاتی پیش اطلاعیه زیر را صادر کرد.

انا لله و انا الیه راجعون

رحلت بانوی بزرگوار و فداکار، همسر مکرمه حضرت آیت الله العظمی منتظری (رضوان الله تعالی علیه) که عمری در کنار فقیه عالیقدر مصائب فراوان را تحمل کرد و در راه خدا استقامت ورزید را به اطلاع می رسانیم. مراسم تشییع پیکر مطهر آن مرحومه روز یکشنبه ۸ فروردین ماه ۱۳۸۹ ساعت ۱۰ صبح (رسمی) از بیت ایشان به سمت حرم مطهر حضرت معصومه (س) می باشد.

بیت آیت الله منتظری در نظر داشت پیکر این مادر شهید را در قبرستان شیخان نزدیک ترین محل به آرامگاه همسر و پسر شهیدش دفن کند. مأموران حکومت ضمن مخالفت، محل دفن را گلزار شهدای قم تعیین کردند. به گزارش خبرنگار جرس از قم اداره اطلاعات قم با حجت الاسلام و المسلمین احمد منتظری تماس گرفته و ممنوعیت برگزاری مراسم تشییع را به وی ابلاغ کرده است. بیت آیت الله منتظری تنها مجاز خواهند بود صد و پنجاه متر تا محل دفن جنازه را تشییع کنند. به دنبال این محدودیت، بیت آیت الله منتظری به عنوان مخالفت با این امریه غیرقانونی اعلام کرد در صورتی که از برگزاری مراسم تشییع از مقابل دفتر تا حرم حضرت معصومه مطابق برنامه ممانعت شود هیچیک از اعضای خانواده در مراسم شرکت نخواهند کرد.

لازم به ذکر است که مراسم تشییع مرحوم آیت الله منتظری به بی سابقه ترین مراسم تجلیل از این مرجع آزه و ابراز مخالفت سبزه ها با دیکتاتوری تبدیل شد. علیرغم تعطیلات نوروزی مأموران امنیتی واهمه دارند مراسم تشییع همسر آیت الله منتظری نیز به نمایش قدرت سبزه های ایران مبدل شود. حکومت حتی از برگزاری مراسم ترحیم و شب هفت و چهارم آیت الله نیز ممانعت به عمل آورده اند. این تضییقات نشان از زنده بودن یاد و راه رهبر معنوی جنبش سبز و استیصال فراوان کودکان دارد. خبرنگار جرس از قم می افزاید به محض انتشار این خبر غمبار دستداران آیت الله سفرهای نوروزی خود را ناتمام گذاشته برای حضور در این مراسم باشکوه و قدردانی از زحمات این بانوی فداکار و عرض تسلیت به خانواده ایشان عازم قم هستند.

پیام تسلیت آیت الله بیات زنجان

آیت الله بیات زنجان با ارسال پیام تسلیتی به بیت آیت الله العظمی منتظری، رحلت این بانوی مکرمه را به فرزندان ایشان تسلیت گفتند. در این پیام تسلیت از مجاهدتهای این بانوی مومنه در راه اسلام و انقلاب تقدیر و تمجید شده است.

منبع: سایت جرس

دیدار تعدادی از زندانیان سیاسی با خانواده هایشان

جرس:

برخی از خانواده های زندانیان سیاسی از جمله فیض الله عرب سرخی، عباس عرب مازار، قربان بهزادیان نژاد بدر السادات مفیدی، بهشتی شیرازی و ... با خانواده های خود ملاقات داشتند. گفتنی است در این روز از ملاقات امیر ابوطالبی با خانواده اش جلوگیری به عمل آمد. خبرنگار ندای سبز آزادی همچنین خبر داده است که دکتر عرب مازار مشاور اقتصادی مهندس موسوی از ۲۵ بهمن ماه تا کنون هیچ گونه بازجویی نداشته است ولی مدت ۲ هفته است که از انفرادی خارج شده و با دو تن از متهمان شبکه های هری در بند ۲۴۰ اوین بسر می برد. یکی از اتهامات دکتر بهزادیان نژاد رییس ستاد انتخاباتی مهندس موسوی در بازجویی ها همکاری ۲۲ ساله وی با مهندس موسوی از دوران دفاع مقدس تا کنون بوده است. همچنین بدر السادات مفیدی ۳ هفته است از بند عمومی به انفرادی بند ۲۴۰ منتقل شده است. رییس انجمن صنفی روزنامه نگاران از بیماری قلبی رنج می برد و خانواده وی از وضعیت جسمی وی ابراز نگرانی کرده اند.

هاشمی رفسنجانی خواستار ادامه حضور مردم در صحنه است



اختصاصی جرس

آیت الله هاشمی رفسنجانی، رئیس مجمع تشخیص مصلحت خواستار برگزاری مراسمی مردمی برای ۱۲ فروردین روز جمهوری اسلامی است و بر ادامه حضور مردم در صحنه تاکید دارد.

بنا به گفته های یک منبع آگاه نزدیک به هاشمی در گفتگو با جرس، آیت الله هاشمی با بیان این نکته و خاطرنشان کردن این مسئله که "ایشان برای مراسم روز جمهوری اسلامی نیز خواستار راهپیمایی های مشابه و گسترده مردم بودند"، تصریح کرد ولی بدلیل وجود تعطیلات و برخی مسائل آنرا در موقعیت فعلی علنی نکرده اند.

این منبع نزدیک به رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام به خبرنگار جرس گفته که وی معتقد است مردم باید بر ادامه اعتراضات و خواستهای قانونی و مشروع خود پافشاری کنند. آیت الله هاشمی رفسنجانی بر این باور است که معترضان از علاقه مندان انقلاب اسلامی هستند و اعتراض به روند موجود حق شهروندی آنان است.

لازم به ذکر است آیت الله هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس خبرگان و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، در مصاحبه ویدیویی به مناسبت سال نو و روز جمهوری اسلامی خاطرنشان ساخته بود "حضور به جهت اهمیت موضوع روز جمهوری اسلامی است و ما معمولاً همان مراسم ۲۲ بهمن را بزرگ و مردمی می خواهیم. می خواهیم مردم باشند. حالا اگر آنها در روز جمهوری اسلامی هم بخواهند این کار را بکنند، کسی منعشان نمی کند." رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام پیش از این نیز بارها بر نقش مردم در روند و شکل گیری جمهوری اسلامی تاکید کرده و تصریح نموده است که اگر مردم ما را نخواهند می رویم.

موضع گیری های وی در رویدادهای پس از انتخابات منجر به مخالفت های علنی پاره ای از اصولگرایان و افراطیون شده است. این مخالفتها تا آنجا پیش رفته است که تاکنون تعدادی از اعضای خانواده رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام بازداشت شده اند. آخرین فرد بازداشت شده از خانواده هاشمی، حسن لاهوتی فرزند فائزه است که برای تعطیلات نوروزی از لندن به تهران آمده بود و به حکم قضایی بازداشت و پس از تودیع وثیقه ۷۳ میلیون تومانی آزاد شد. گفته می شود که جرم وی اهانت به رهبری می باشد که از طریق شنود تلفنهای وی محرز شده است.



تعارض حقوق شهروندی با قانون اساسی جمهوری اسلامی

دانش باقرپور

• این نظام زیر پوشش جمهوری، قانون و ضوابط مخدوش و متناقضی را به مردم ایران تحمیل کرده است، که هیچ فصل مشترکی بین این قوانین و اصول جمهوریت و مقررات بین‌المللی مربوط به حقوق بشر در آن مشاهده نمی‌شود

قانون اساسی مقررات و شالوده‌ی اصلی هر حکومت در ساختار سیاسی محسوب می‌شود. این قانون اساساً معرف موقعیت حقوقی و آزادی‌های فردی و اجتماعی شهروندان و نهادهای صنفی، سیاسی و فرهنگی اقشار و طبقات اجتماعی مردم می‌باشد.

بدون تردید، تدوین این دست از قوانین می‌باید، اراده و خواست آزاد مردم را در خود متبلور سازد. و به اشکال مقتضی مشارکت، نظارت و رعایت حقوق شهروندان را در جامعه مورد تأیید قرار دهد. حکومت و دولت تابع آن، موظفند همه امکان خود را بکار گیرند تا مکانیسم‌هایی لازم جهت نظارت گسترده‌ی مردم و نمایندگان آنها بر ساختار سیاسی، اقتصادی و قضایی کشور فراهم آید. از همین رو، انگیزه‌ی تدوین قانون اساسی در ابتدا به قصد مشروط ساختن حیطه عمل‌کرد قدرت صورت گرفته است. زیرا که اصالت قانون در هر کشور، مبنی بر بیان روشنی از حقوق ملت و نحوه توزیع، کنترل و انتقال آن به نهادهای مدنی و اجتماعی معنا می‌دهد.

در این میان "حقوق بشر" یکی از چند مفهوم مشابه حقوق و آزادی‌های مدنی "حقوق طبیعی" است. این‌ها مجموعه حقوق و امتیازاتی است که انسان در هر سیستم حکومتی، بدون توجه به پایگاه، جنس و موقعیت اجتماعی خویش می‌باید از مزایای آن برخوردار شود و این حقوق به صرف انسان بودن افراد به وی تعلق می‌گیرد.

بنابراین نظام‌های سیاسی اجازه ندارند شهروندان کشور خود را از حق برخورداری امتیازات و دست‌آوردهای بشری محروم سازند. از همین رو معیار حقوق بشر جنبه دائمی مبارزه شهروندان با حکومت و نهادهای قدرت می‌باشد.

برخورداری از برابری قانونی و برابری در رفتار و امکان دادرسی عادلانه و نیز معافیت از کیفر مجازات غیرعادلانه و غیرانسانی، حق هر شهروند است که به سبب اندیشه یا وابستگی قومی و یا جنسی خود از سوی دولت یا دستگاه غیردولتی مورد تبعیض قرار نگیرد و از گزند بازداشت غیرقانونی و خودسرانه و رفتار خشونت‌بار پلیس و ارگان‌های امنیتی و قضایی در امان باشد.

موارد یادشده، همگی حقوق اساسی و بدیهی هر انسان به شمار می‌آیند و باید در متن قوانین اصلی نظام سیاسی، انعکاس روشنی داشته باشند و بطور همه‌جانبه زیر چتر حمایت قانون قرار گیرند. از همین رو تعهد و اجرای این دسته از حقوق مدنی، تکلیف همیشگی حکومت‌ها است.

برخورداری شهروندان از حقوق سیاسی و مشخصاً آزادی بیان و مبادله اخبار و اطلاعات آزاد و حق تشکیل یا پیوستن به احزاب سیاسی و یا نهادهای صنفی و فرهنگی، همچنین نقد علنی و شفاف عمل‌کرد سیاسی حکومت، از جمله حقوق مسلم شهروندان، روشنفکران و نهادهای مستقل آنان به شمار می‌رود. دولت وظیفه دارد امکانات مقتضی را در راه تحقق این دسته از حقوق و فرارویاندن آن به دموکراسی و آزادی فراگیر مهیا سازد و اصول یادشده را با دکترین حقوق متعارف منطبق نماید. در غیر این‌صورت، شهروندان مجازند که از تبعیت قوانین حکومت متمرّد، سرپیچی نمایند. زیرا که، آزادی زمانی مفهوم واقعی خود را می‌یابد که انسان تابع قوانین و احکامی باشد که حضور آزادانه انسان در تشکلهای دموکراتیک و ایجاد زمینه‌های مشارکت فرهنگی اجتماعی سالم در جامعه، استعدادهای نهان انسان را شکفته می‌سازد و از فراز آن پایگاه گسترده در راه خلق توسعه سیاسی و فرهنگی پدید می‌آید. از همین رو مقررات بین‌المللی و به تبع آن قوانین داخلی، که تعریفی عینی و خارج از ابهام از مبانی مناسبات عرفی و شناخته شده‌ی شهروندان و نهادهای اجتماعی با حکومت و قوای ناشی از آن به دست می‌دهند، یگانه معیار و مشروعیت نظام دموکراتیک در کشور است. امری که ملتها بتوانند به قصد تعیین سرنوشت خویش، آزادانه در نهادهای سیاسی و مدنی گرد هم آیند و نظام سیاسی و حقوقی مورد نظر خود را به اشکال مستقیم و غیرمستقیم آن در محیطی توأم با آرامش و امنیت برگزینند و به اصل گران‌قدر حاکمیت ملی دست یابند.

• «تدوین قانون اساسی در جمهوری اسلامی»

طرح اولیه قانون اساسی که توسط هیأت چهار نفره حقوق‌دانان مستقل تهیه شده بود، پس از طی مراحل پیچیده، برای تکمیل نهایی به مجلسی با ترکیب دو سوم از روحانیون «مجلس بررسی نهایی قانون اساسی» سپرده شد. سگان اصلی و هدایت این مجلس در دست یاران آیت‌الله خمینی قرار داشت. و ایشان نیز در تمام مراحل در جریان امور و تغییر و اصلاح طرح اولیه قرار داشت. ترسیم خط و مرز روشن با نظام عرفی و عدم توجه به مشارکت و خواست مشترک آزاد مردم، نهادهای مستقل آنان و احزاب سیاسی برآمده از انقلاب، از جمله معیار تدوین قانون اساسی از سوی خبرگان دین اعلام گردید. مبنا یافتن موازین و شریعت اسلامی، برپایه ایمان به خدا و وحی الهی و نقش بنیادین آن در بیان قوانین و ولایت امر و نیز اجتهاد مستمر فقها براساس کتاب و سنت، از زمره اولویتهای نظام حقوقی و سیاسی جمهوری اسلامی اعلام گردید.

هدف "خبرگان" از تصویب و گذراندن چنین قوانینی، در ابتدا به قصد محدود ساختن و سپس ممنوع نمودن فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی، صنفی و فرهنگی افراد و گروه‌های ایرانی "دگر اندیش" صورت گرفت. زیرا که به باور روحانیون منشاء دستورات و احکام صادره در نظام اسلامی می‌باید برپایه فرامین الهی قرار گیرد.

در این رابطه آیت‌الله خمینی می‌گوید: "قدرت مقننه و اختیارات تشریع در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است و هیچ‌کس حق ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خدا است و قانون فرمان خدا است و قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد."

(حکومت اسلامی، آیت‌الله خمینی صفحه ۴۷-۴۶)

همان‌گونه که مشاهد می‌نمایید، آیت‌الله خمینی اولین بدعت‌گذار و ناقد موقعیت حقوقی و اراده‌ی آزاد مردم در تدوین قانون اساسی است. وی مشارکت مردم و دخالت مستقل نمایندگان را در امر تدوین و تدقیق نهایی قانون اساسی نفی می‌کند و تشخیص این امر را صرفاً در حوزه صلاحیت و تخصص روحانیون و فقهای که در مجلس بررسی نهایی قانون اساسی گرد آمده‌اند می‌داند.

ایشان با صراحت تمام خطاب به فقها اعلام می‌دارند: "اگر ماده‌ای از پیش‌نویس قانون اساسی و یا پیشنهادهای وارده را مخالف با اسلام دیدند، لازم است با صراحت اعلام دارند و از جنجال روزنامه‌ها و نویسندگان غریبه‌ده نیز نهراسند."

(شرح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی، صفحه ۵ و ۶- جلد اول)

در تب و تاب یک فضای آشفته که جامعه هنوز در شور و هیجان برکناری شاه بسر می‌برد و فرصت اندیشه در کسب ویژگی‌های نظام مورد نظر خویش را نیافته بود، فقها در دهم و یازدهم فروردین ۱۳۵۸ مردم را در مقابل یک همپرسی فرمایشی قرار دادند و سپس قانون اساسی را در ۱۲ آذر ماه ۱۳۵۸ به مرحله اجرا گذارند.

این نظام زیر پوشش جمهوری، قانون و ضوابط مخدوش و متناقضی را به مردم ایران تحمیل کرد که هیچ فصل مشترکی بین این قوانین و اصول جمهوریت و مقررات بین‌المللی مربوط به حقوق بشر در آن مشاهده نمی‌شود. از همین رو، اصول دوم، چهارم و پنجم قانون اساسی مبین و گویای تضاد عمیق با موازین و

۸ فروردین ماه ۱۳۸۹

ارزش‌های دموکراتیک نظام مبتنی بر جمهوری است. در این ارتباط اصل چهارم قانون اساسی با صراحت اعلام می‌دارد که: "کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیره باید براساس قوانین و موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است."

● «اختیارات رهبری»

ولی‌فقیه، معضل و پی‌آمد دیگر قانون اساسی است. اصل یکصد و دهم و نیز یازده بند از اختیارات گسترده آن، بیان‌گر استیلای ولایت‌فقیه بر نهادهای دولتی و قوای سه‌گانه می‌باشد، که در کسوت قانون بر کلیه امورات کشوری و شئون اجتماعی و سیاسی مردم مرتبط گشته و موقعیت حقوقی ویژه و ممتازی را برای وی رقم زده است.

اصل ۵۷ قانون اساسی وظایف و اختیارات گسترده رهبر را برشمرده و تمام امور کشور را زیر نظر وی قرار داده است. این اصل ولی‌فقیه را مجاز می‌دارد که در تمامی قوای کشور دخالت و اعمال اراده نماید، و با تعیین کلی سیاست‌های نظام، مسئولیت اداره و رهبری جامعه را پیش برد. از سوی دیگر اصل ۱۱۳ به معرفی موقعیت ریاست جمهور اشاره دارد و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را به وی محول کرده است، در عین حال همین اصل با صراحت یادآور می‌شود، که ریاست جمهور در بخشی از قوه، که مستقیماً توسط ولی‌فقیه اداره می‌شود، فاقد اعتبار است.

انضمام این اصل به اصل ۱۱۰ قانون اساسی، روشن می‌سازد، آنچه که قوه مجریه به عهده رهبر گذارده است عبارتند از:

الف: فرماندهی کل نیروهای مسلح

ب: اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها

ج: نصب و عزل و قبول استعفاء رئیس ستاد مشترک و فرماندهی کل سپاه پاسداران و فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی.

همچنین طبق اصل ۱۷۶ "تشکیل" شورای عالی امنیت ملی بر عهده ریاست جمهور است، اما تصویب مصوبات این شورا زمانی رسمیت و اعتبار می‌یابد که مقبول طبع و تأیید رهبر قرار گیرد. علاوه بر این، دو عضو دیگر این نهاد از منصوبین مستقیم رهبری می‌باشند که در اتخاذ کلیه تصمیمات از اختیارات کامل برخوردارند.

در نظام اسلامی، تمامی تصمیمات و مصوبات قوای سه‌گانه زمانی رسمیت می‌یابد که به تأیید ولی‌فقیه رسیده باشد.

اصل ۵۹ قانون اساسی که به طرح همه‌پرسی حول مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پرداخته است، درخواست آن را مشروط به تصویب دو سوم آراء مجموع نمایندگان مجلس شورا کرده است. اما تنها به صرف این "درخواست" امکان تحقق همه‌پرسی وجود ندارد، زیرا که اعلان و فرمان قطعی آن از اختیارات ویژه "ولی‌فقیه" است. هرگاه وی با این طرح مخالفت نماید، مصوبه یاد شده، امکان دستیابی به همه‌پرسی را کسب نخواهد کرد.

در این ارتباط تفکیک اصل ۵۹ که امر همه‌پرسی را مدنظر دارد با اصل ۱۷۷ که مربوط به بازنگری در قانون اساسی است، از آنجا که محتوای اصول و موازین اسلامی بودن نظام را به شمول ولایت امر تغییر ناپذیر می‌داند، مضامین و توضیحات مندرج در اصل ۱۷۷، نمی‌تواند موضوع رفتار دوم را در خود جای دهد. زیرا که ولی‌فقیه و قانون اساسی ضرورت تحقق این امر را نفی می‌سازند.

یکی دیگر از وظایف و اختیارات رهبری، نصب و عزل فقهای شورای نگهبان می‌باشد.

طبق بند اول اصل ۹۱ قانون اساسی، رهبر ۶ تن از فقها را به عنوان اعضاء شورای نگهبان منصوب می‌نماید و ۶ تن دیگر از حقوق‌دانان "مسلمان" برای عضویت در شورای نگهبان توسط رئیس قوه قضاییه کشور، به مجلس شورا معرفی می‌شوند. رئیس قوه قضاییه خود نیز برگزیده رهبر است.

وظیفه اصلی شورای نگهبان، انطباق مصوبات مجلس شورا با موازین اسلامی و قانون اساسی است. در این ارتباط مصوبات مجلس شورا بدون تأیید شورای نگهبان فاقد اعتبار قانونی است. شورای نگهبان علاوه بر وظایف فوق، تفسیر قانون اساسی را نیز به عهده دارد، و همچنین از طریق "نظارت استصوابی" نامزدهای ریاست جمهوری و کاندیداهای مجلس شورا را مورد تفتیش قرار می‌دهند، عقاید آنان را می‌کاوند و در حقیقت با این روش، انتخابات را از حالت مستقیم خارج می‌سازند و شکل دو مرحله‌ای بدان می‌بخشند. رسالت این عمل از سوی ولی‌فقیه به این شورا محول شده است. وجود این نهاد ارتجاعی در ساختار سیاسی حکومت، اساساً به جهت ممانعت از اراده‌ی آزاد شهروندان صورت گرفته است. تجربه نظارت استصوابی در رد صلاحیت کاندیداها که داوطلب پذیرش امر مدیریت در کشور بوده‌اند، از جمله یکی از معضلات اساسی مردم با شورای نگهبان است. قرار گرفتن شورای نگهبان در صدر قوه مقننه و ممانعت از تصویب لوایح مورد نظر نمایندگان، بیان‌گر بن‌بست و ناکارایی قانون اساسی است.

همچنین بنابر اصل ۱۵۷ قانون اساسی، نصب و عزل و قبول استعفاء عالی‌ترین مقام قضایی، مطابق اصل ۱۱۰ در حیطه اختیارات ولی‌فقیه قرار دارد. نفس این عمل آیین دادرسی را مطیع احکام و تفاسیر دینی ساختن و حوزه استقلال آن را شدیداً نقض نموده است، و در عین حال تعارض این دستگاه را با منشور جهانی حقوق بشر و کنوانسیون حقوق بین‌المللی مشهود ساخته است.

مجمع تشخیص مصلحت، که از سوی رهبری مشروعیت خود را به‌دستی می‌آورد، ظاهراً در اصل ۱۱۲ قانون اساسی وظیفه بررسی و حل اختلافات شرعی و سیاسی بین شورای نگهبان و مجلس شورا را عهده‌دار است. اعضاء ثابت و متغیر این مجمع را مطابق معمول، ولی‌فقیه بر می‌گزیند و کلیه تصمیمات این نهاد انتصابی، زمانی اعتبار می‌یابد که مورد تأیید رهبر قرار گیرد.

از سوی دیگر اصل ۱۱۰ و ۱۷۵ قانون اساسی، حق انتخاب و برگماردن رئیس سازمان صدا و سیما را به دست رهبر سپرده است و نمایندگان ریاست جمهوری و مجلس شورا در این سازمان از اعتبار چندانی برخوردار نیستند. سرپرست این رسانه، مطیع بلامنازع اوامر ولی‌فقیه است.

از همین رو فصول و مواد عهده قانون اساسی، تعهدی در قبال حقوق شهروندان و نهادهای انتخابی مربوط به آنان ندارد. زیرا که این قانون پیشاپیش مبانی و موازین دینی را معیار این پیمان قرار داده است. آنگونه که در اصول یکصد و هفتم و یکصد و دهم آمده است، عالی‌ترین مرجع اقتدار کشور "ولی‌فقیه" و نهادهای انتصابی محسوب می‌شوند. در این ارتباط تمام نهادهای دولتی و نیز سه قوه، وظیفه اطاعت و اجرای احکام صادره از سوی ایشان را برعهده دارند. این پدیده تلخ در تضاد عمیق با اصول مبتنی بر جمهوری قرار دارد و مضمون آن را بطور جدی خدشه دار ساخته است.

بنابر این جنبش دموکراتیک مردم ایران، صرفاً به دنبال تغییر در روبنا نیست، بلکه پیگیرانه قصد دارد تغییر و تحول اساسی در زیربنای سیاسی و حقوقی نظام اسلامی بوجود آورد. این جنبش مصرانه خواستار انطباق قوانین ملی با موازین متعارف بین‌المللی است، زیرا که نظام سیاسی برآمده از حکومت دینی، در تمام عمر خود، تجارب شایان توجه‌ای را به مردم ایران انتقال داده است. این حکومت با آرایش و قوانین موجود، فاقد توان و پاسخ‌گویی به جنبش تحول طلبی مردم و واقعیت‌های زمان ماست. قوانین این نظام به علت تناقضات عدیده نهفته در خود، هیچ ظرفیتی برای پذیرش خواست‌های اقشار و لایه‌های اجتماعی مردم ندارد و اساساً حقوق فردی شهروندان را به رسمیت نمی‌شناسد.

تجدیدنظر و باز نویسی قانون اساسی و کلیه قوانینی که با زندگی فردی و اجتماعی شهروندان سروکار دارد و منافع ملت را شامل می‌شود، از جمله مطالبات مورد نظر افکار عمومی است. از همین رو فرجام نهایی این خواست‌ها، تنها با تغییر در آرایش قدرت سیاسی و قوانین این نظام استبدادی امکان‌پذیر است. بنابراین عرفی‌گرایی و مبارزه با کلیت نظام ارتجاعی، وجه مشخصه جنبش دموکراتیک مردم ایران را تشکیل می‌دهد.

فعالین سیاسی و روشنفکران و فعالین حقوق بشر با روشنگری و نقد قوانین دینی و برجسته ساختن تضاد اسلامیت نظام با وجه جمهوریت مورد نظر مردم، می‌باید بر محور مطالبات اساسی جامعه، بویژه جدایی دین از دولت و ضرورت شکل‌گیری یک نظام سکولار و دموکراتیک بیش از گذشته تأکید ورزند.

منبع: اخبار روز



پایگاه طبقاتی جنبش سبز

بخش دوم، مفاهیم سردرگم

محمد برقی

پیشگفتار

همانطور که گفته شد در سالهای انقلاب جو غالب بر فضای فکری نیروهای مبارز و تحصیلکرده‌گان، جو مارکسیستی بود. علاوه بر معتقدین به مکتب مارکسیسم، عمده روشنفکران عرفی جامعه نیز از این منظر به جهان می‌نگریستند. این جو چنان غالب بود که بخش وسیعی از نیروهای تحصیلکرده مذهبی نیز تحت تأثیر این مکتب بودند و از این زاویه مفاهیم دینی را تفسیر و تبیین می‌کردند. این جو چنان حاکم بود که مذهب‌یونی که تحت تأثیر این اندیشه نبودند نیز با فرا رسیدن انقلاب ناگزیر به هماهنگی با آن شدند و برای آنکه میدان را به اندیشه‌ی مارکسیستی واگذار نکنند، به بهره‌گیری از آن پرداختند و این را در دو شکل انجام دادند یکی اصطلاحات دینی خود را به نحوی به کار بردند که نیروهای لائیک ناآشنا با آن، مفاهیم آشنای خود را از آنها استنباط کنند از جمله این بی‌خبران اصطلاح مستضعف را معادل فرودستان و رنجبران انگاشتند و اصطلاحات مستکبر و طاغوت را تعبیر به طبقه‌ی فرادست و بورژوا یا فنودال کردند و در حقیقت در اثر عدم شناخت با ادبیات دینی با دست خود، خود را در چاله انداخته و آلت دست آیت الله خمینی و روحانیون شدند. در حالی که در پیش دینی روحانیون این اصطلاحات معانی دیگر داشتند و در نتیجه تحصیلکرده‌گان از ظن خود یار روحانیت شدند و به خیال خود با به کار بردن این مفاهیم از آموخته‌های مکتب خودشان پیروی می‌کردند، اما در حقیقت روحانیت با استفاده از عدم آگاهی آنان این جماعت را به راهی متفاوت و حتی گاه در تعارض با راه مورد تصور آنان کشاند و از آن با زیرکی بهره‌برداری ابرازی کرد.

ترفند دیگر روحانیت حاکم استفاده از اصطلاحات مورد قبول نیروهای چپ به نفع خود بود. اصطلاحاتی که در ادبیات دینی وجود نداشت. روشنفکران غیردینی نیز فریب خورده و آلت دست آنان شدند. یکی از این اصطلاحات اصطلاح "لیبرال" بود.

لیبرال:

این اصطلاح در مکتب مارکسیستی بیانگر یک مکتب اقتصادی است که به آزادی سرمایه‌داری و بر آنست که عرضه و تقاضا خود کنترل کننده یک اقتصاد سالم و مانع استثمار است، لذا دولت باید حداقل نظارت را بر اقتصاد داشته باشد. در نتیجه کمترین مالیات گرفته شود و خدمات رفاهی و اجتماعی نیز به بخش خصوصی واگذار شود. کوتاه کلام لیبرال خواستار آزادی بازار از نظارت حکومتی است.

اما این اصطلاح نزد مارکسیست‌ها و بویژه در شوروی در تضاد با جهان سرمایه‌داری غرب بار منفی بیشتری پیدا کرد و به معنی سرمایه‌داری شد که در راه کسب منافع هرچه بیشتر خود خواستار آزادی از هرگونه اصول انسانی و قواعد اخلاقی هستند تا آزادانه به استثمار بیشتر فرودستان جامعه بپردازند و این را وجه مشخصه جوامع غربی در مقابل شوروی کردند. و در جهان سوم و نزد مبارزان سیاسی خواه و ناخواه لیبرال به معنی وابسته به غرب و طرفدار منافع دولت‌های سرمایه‌داری و استثمار کشورهای مردم‌فروست شد، اما این اصطلاح تقریباً در نزد تمام مذهب‌یون کشورهای غربی به معنی آزادی از قیودات اخلاقی دینی و در نتیجه بی‌بندوباری اخلاقی است، لذا در آمریکای سرمایه‌دار مذهب‌یون سرسخت غیردینان یا سست دینان را لیبرال می‌خوانند.

پس از انقلاب روحانیت در مبارزه بر سر قدرت با نیروهای مذهبی آشنا با تمدن نو و در نتیجه خواستار اصلاح در نگرش سنتی دینی و به اصطلاح اصلاح طلبان دینی سخت احساس ضعف می‌کرد، زیرا این جماعت از سویی خواستار تفسیری نو از اسلام بودند که با تمدن مدرن همخوانی داشته باشد و از سویی روحانیت را عقب مانده از زمان می‌دانستند لذا مدعی اسلام منهای روحانیت یا حداقل منهای تسلط روحانیت و تفکرات ارتجاعی آنان بودند. مشکل آنجا بود که روحانیت سنتی خود به خوبی می‌دانست که به دلیل امکان بسیج توده‌های ناآگاه ابزار قدرت را می‌تواند به دست بگیرد، اما در اثر ناآشنایی با زمان و ندانستن حتی الفبای مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی روز در مقابل این روشنفکران و تحصیلکرده‌گان دینی محکوم به شکست و یا تسلیم است و این خطر را بویژه در تجربه‌ی دولت موقت به شدت لمس می‌کرد، زیرا می‌دانست که آیت الله خمینی برای اداره کشور نیازمند به کارآیی این مذهب‌یون جهان روز بود و می‌دانست روحانیتی که چندین دهه در درون قلعه حوزه‌های علمیه در قهر با تمدن روز در بی‌خبری از جهان بوده به تعبیر آقای خمینی قادر به اداره‌ی یک محله و مدرسه هم نیستند، قادر به اداره‌ی کشور نخواهند بود.

اما با گذر زمان روحانیت هرروز اعتماد به نفس بیشتری می‌یافت و پس از عمل در پست‌های معاونت وزارتخانه‌ها از جمله حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی در وزارت کشور و آیت الله خامنه‌ای در وزارت دفاع و روحانیون در سراسر کشور در پست‌های مختلف اداری معتقد شده بود که کارها را می‌تواند به دست بگیرد و تمامی قدرت را قبضه کند، لذا در این مبارزه نیاز به یاری نیروهای چپ و عرفی داشت کسانی که چون مذهب‌یون متجددی که دولت را در دست داشتند، مجهز به دانش روز و آشنا با جهان بودند.

روحانیت به زودی متوجه شد که نیروهای چپ و عرفی همراه با آنان در ستیز با دولت موقت هستند، زیرا برطبق مکتب آنان اینان لیبرال‌هایی بودند که به اقتصاد بازار اعتقاد داشتند از جمله در نوشته‌هایشان لایه‌ی تیز تیغ حمله را به سوی اینان گرفته بودند و سازمانهای مارکسیستی از جمله چریک‌های فدایی خلق که حال صدها هزار طرفدار پیدا کرده بود و در هر دانشگاهی دفتر و دستک داشت، مرتباً بازرگان را بورژوا و کارخانه‌دار می‌خواندند. روحانیت به راحتی می‌دید که اینان آنقدر در خیالات و تصورات ایدئولوژیکی خود غرق هستند که نمی‌فهمند کسی را بورژوا می‌خوانند که پس از آنکه سالها از اساتید معتبر دانشگاه بوده و یک ربع قرن پیش در زمان دکتر مصدق سازمان آب تهران و بعد شرکت نفت را اداره کرده بود، یک ماشین پژوی دست دوم و یک شرکت مهندسی کوچک دارد.

لذا دست اینان را در حمله به دولت موقت باز گذاشتند و در حالی که مبارزه‌ی فکری و سیاسی و عقیدتی با دولت را به عهده‌ی آنان گذاشته بودند، خود در مساجد پس از نماز دینداران بی‌خبر را ترغیب می‌کردند که بر او لعن بفرستند، لعنی که شیعیان متعصب در مورد خلفای اولیه چون حضرت عمر به کار می‌بردند و لذا نیروهای چپ خوشحال شدند از اینکه روحانیت آنان را پذیرفته و بر سر دشمن مشترک با آنها هم‌زبان شده است. می‌دیدند روحانیتی که به برداشت آنان ضدامپریالیستی، خلقی، طرفدار مستضعفین (که به تصور آنان یعنی پرولتاریا یا رنجبران) بود، حال با پذیرش اصطلاح مارکسیستی آنها به مقابله با طرفداران اقتصاد بازار رفته است بی‌آنکه توجه کنند که این روحانیت به طور سنتی تمام امکانات مالی اش را از بازار داشته و یاران اصلی کنونی آن گروه‌هایی چون حزب مؤتلفه اسلامی هستند. اینان چنان در ذهنیات خود غرقه بودند که اگر یک لحظه توجه می‌کردند که اصطلاح لیبرال در تعبیر و تفسیر روحانیت مثل عموم دین داران و مذهب‌یون سرسخت سایر نقاط جهان به معنی سست دین بودن و آزاد بودن در پذیرش تعلیمات و دستورات دین مورد نظر آنان است که با این تعبیر اگر این مذهب‌یون مستوجب لعن هستند نیروهای چپ و عرفی مسلماً مستوجب کشتن و قتل عام هستند، اما با این وجود روحانیت اصطلاح "لیبرال" را که نه لغتش که حتی مفهومش هم در آموزش‌های دینی نبود را در حد وسیعی بر علیه دولت موقت و بعدها عموم اطلاع طلبان به کار برد و چپ بی‌خبر و ناآگاه آتش بیار معرکه شد.

سوءتفاهمی دیگر

بدینسان می‌بینیم که در جوی که انقلاب به پیروزی رسید و در آن به راه خود ادامه داد "مبارزه‌ی طبقاتی" اصل شده بود. نیروهای چپ و همدلان با آنان برطبق آموزش‌های مکتبی خود خلق را مقدس، پاک، صاحب اصلی انقلاب می‌دانستند و همه تلاششان بر آن بود که این طبقه‌ی شریف را بر کرسی قدرت بنشانند در حالی که روحانیت چنین باوری را در مورد خلق‌ها نداشت و آنان را "عوام کالامقام" و "اکثر هم لایعقلون" می‌دانست و از همین روی آنان می‌بایست مقلد روحانیت باشند. مقلد قرار است پیرو مرجع تقلیدش باشد و ولایت و سرپرستی آن وظیفه‌ی روحانیت است. ولایتی که به تعبیر رسایل دینی ولایت بر صغیران و

۸ فروردین ماه ۱۳۸۹

سفیهان و محجوران است و آقای خمینی و روحانیت مؤمن به او که قدرت را به دست گرفتند همین مفهوم را به جامعه سرایت دادند. به خوبی معلوم است در چنین بینشی خلق به معنی مارکسیستی آن معنی ندارد، بلکه خلق مقلد است و حداکثر صلاحیت آن پیروی صادقانه و با تمام وجود از رهبر دینی خود است.

تقدس زدایی از مفهوم خلق

در داستان "سووشون" نوشته ی خانم سیمین دانشور به سالهای اوایل دهه ی پنجاه، قهرمان داستان شخصی است به نام "جلال" فردی از طبقه ی متوسط رو به بالا که در راه مبارزه با استبداد حاکم خطرهای بسیار می کند، اما "خسرو" نوجوان پرشور او افتخاری به پدر نمی کند، بلکه می گردد در فامیل خود نشانی از یک کارگر بیاید و به آن فامیل دست چندم خود افتخار کند و نشان دهد که او فرزندی از تبار محرومان است. داستان بسیاری از مبارزان دوران شاه و عمده اعضا و طرفداران چریک های فدایی خلق و دیگر نیروهای چپ به علاوه مجاهدین و مسلمانان مبارز. اعترافی که هنوز در کمتر آثار این نویسندگان بازگو شده است و با آنکه خسروها پس از انقلاب دیدند که آن خلق های مقدس چگونه آنان را از دم تیغ گذرانند و با آنکه به آشفتگی های ذهنی خود در این رابطه اشاراتی کردند، اما اعتراف به خطای دید خود نکردند و جسارت نکردند بگویند ارزش های والا متعلق به طبقه متوسط خرده بورژوازی بود که آنان به آن تعلق داشتند نه به کسانی که مقدس شمرند و بی جهت مبارزات خود را به نام آنها تمام کردند و در روزهای اول انقلاب با چه شوقی می کوشیدند یک کارگر یا دهقان را در جمع خود بیابند و آن را حلوا حلوا کرده و بر سر بگذارند و به عنوان دلیل حقانیت خود ارائه کنند.

این جماعت هنوز اعتراف نکرده اند که آنها "محرومیت" و "مظلومیت" را با "حقانیت" اشتباه گرفته بودند و بر آن بودند که خلق محروم و مظلوم لیاقت و حق رهبری دارد و طبقه متوسط باید بکوشد به جای هدایت و رهبری و کمک به آنان برای یافتن راه خود آنان را نه تنها جلودار و مستحق حکومت بداند، بلکه ارزش های فرهنگی آنان را ستایش کند.

شناخت واقعی طبقه متوسط از طبقه فرودست

سی سال است که ستیزی بی امان میان "فرهنگ طبقه متوسط" و "فرهنگ فرودستان" ادامه پیدا کرده است. نخست فرودستان تجلیل میشدند و حضورشان نشان حقانیت بود و طبقه متوسط خواستار حکومت آنان بود. بعد که طبقه متوسط دید به دست آنان سرکوب می شود، سرخورده شد، اما سرخورده ای سردرگم زیرا جسارت اعتراف به خطای در اندیشه نداشت. از این روی گناه را یکپارچه بر گردن روحانیت انداخت که توده هارا فریب داده است، غافل از آنکه این گروه به طور طبیعی و در بیشتر نقاط جهان در اثر ناآگاهی آلت دست می شوند در یک جا روحانیت و در جای دیگر رهبران پوپولیست و در جای دیگر رهبران فاشیست فرصت شناس که اینیاتسو سیلونه در "فونتامارا" در مورد ایتالیا به تصویر کشانده و "قلعه حیوانات" جرج اورول نشانگر دیگر آن است.

اما اگر نسل پیش از انقلاب اسیر چنین کج اندیشی ها بود و ایندولوژی غلط او نمی گذاشت واقعیت را ببیند، نسل پس از انقلاب که چنین عینکی به چشم نداشت واقعیت را آنگونه که هست دید. وی دید که فرودستان به هر دلیلی اعم از اینکه فریب خورده اند یا بر مبنای فرهنگ خودشان عمل می کنند کمر به نابودی ارزش های فرهنگی او بسته است. فرودستان مدافعان طبقه متوسط خود را قتل عام، شکنجه و زندان می کنند و با بیرحمی هرچه بیشتر برای رضای خدا اینان را شلاق می زنند. در زندان ها این محرومان به دختران و پسران جوان تجاوز می کنند و به دنبال توجیهاتی شرعی و غیرشرعی برای ارضای عقده های جنسی و خشونت طلب خود هستند. دیدند که لمپن ها و لات ها متعلق به این طبقه هستند؛ کسانی که به کمتر ارزش اخلاقی پایبند هستند. آنان چهره واقعی "قیصر" را دیدند نه رویابافی های کیمیاوی را در مورد او.

دیدند این ها می خواهند که طبقه ی متوسط چون خود آنان از یک زندگی طبیعی و لذت بخش محروم باشد. دیدند که آنان می خواهند جوانان جلوه گری نکنند، لباس چرک بپوشند، آرایش نکنند، دست در دست هم قدم نزنند، شادی و پایکوبی نکنند، لذتشان در شکنجه جسمی در عزاداری ها خلاصه شود، زنان را موجودات حقیر و مطیع بدانند و چون وسوسه گری ویژه زنان میدانند لذا این زنانند که مردان را به گناه می کشانند، پس باید هرچه پوشیده تر باشند، گویی درجه عفت زنان بستگی به درجه ی محدودیتی دارد که مردان برای آنها تعیین می کنند مگر نه آنکه همه بدبختی بشر از آن بود که حضرت "حوا" حضرت "آدم" را اغوا کرد و والا فرزندان آدم ابوالبشر در بهشت زندگانی خوشی می توانستند داشته باشند.

دیدند که آنها دروغ می گویند و از دروغویی خود شرم ندارند. دیدند که آنها فرهنگ محرومیت خود را به جامعه تحمیل می کنند. دیدند که تنها پایگاه ارزش های اخلاقی آنان دین است با سست شدن ایمانشان و دیدن ریا و تزویر رهبران دینی شان دیگر هیچ خدایی را بنده نیستند و در فساد دست همه آنان که طاعوتیشان می خوانند را از پشت می بندند. دیدند که اینها برای هیچ قانونی احترام قائل نیستند، زیرا همیشه قانون را عامل سرکوب خود دیده اند، لذا حتی دادگستری آنان به چنان بیدادگاه هایی تبدیل شده که از آنچه از بیدادگاه دوران شاه شنیده اند صدها بار بدتر است. دیدند که حتی در میدان مبارزه برای نجات وطن نیز هم دگراندیشان را به جوخه ی اعدام سپردند و بعد تمام مبارزات ملی را به نام خود تمام کردند. دیدند که نویسندگان و شعرا و اساتید دانشگاه ها و هنرمندان و به طور کلی عموم تولیدکنندگان فرهنگی آنان را طرد کردند و رهبرشان فریاد زد که "قلم ها را بشکنید" و اینان الله اکبر گویان قلم های آنان را شکستند.

اینان دیدند که مبارزان نسل گذشته شان آرمان گرایان با اخلاقی بودند که در نهایت اندیشه شان برخطا بود، اما فرودستان به قدرت رسیده به آسانی هر معیاری اخلاقی و انسانی را لگنمال می کنند. آنان با گوشت و خون خود درد حافظ را لمس کردند که "در میخانه بیستند خدا را مپسند/ که در خانه ی تزویر و ریا بگشایند". آنان دیدند که اینهمه فاجعه را نه امپریالیست غرب و انگلیس که خود همین مردم بر سر مردم درآورده اند و متوجه شدند که ناصر خسرو به حق گفته که "چون نیک نظر کرد پر خویش در آن دید/ گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست" و فهمیدند چرا حافظ گفته است "یارب مباد آنکه گدا معتبر شود/ گر معتبر شود ز خدا بی خبر شود".

اینان دیدند که اوج تجلی فرهنگ فرودستان آقای احمدی نژاد است؛ نماد یا وانمود این قشر. و دیدند که چگونه این نماد چون پیروان بی خبر خود به آسانی در برابر تلویزیون های جهان دروغ می گوید و نمی فهمد که در ده ورامین نیست که آنچه را گفته انکار کند، بلکه امروزه با اینهمه وسایل ارتباط جمعی دروغ سی سال قبل هم روی اینترنت ها افشاگری می شود. اینان دیدند که در اثر همان خطای ایندولوژیکی چگونه آقای احمدی نژاد قهرمان استادان و نویسندگان و هنرمندان از جمله آقای عباس کیارستمی و چپ های دواتشه شد و این گروه بالاترین درصد رای را به او در انتخابات دوره ی نهم ریاست جمهوری دادند. همان ها که در اول انقلاب حزب توده شان آیت الله خلخالی را کاندیدای مجلس کرد.

بی جهت نیست که رمان کم مایه "بامداد خمار" نوشته ی خانم حاج سیدجوادی نزدیک به پنجاه بار چاپ شد. کتابی که در آن قشر متوسط رو به بالای آن بسیار بافرهنگ و با اخلاق و مبادی آداب است در حالی که مردم قشر فرودست آن همه طمعکار، خشن، غیر اخلاقی و سودجو هستند. دنیای تخیلی ای که بیش از آنکه واقعیت داشته باشد، خشم فروخورده ی طبقه ی متوسط را ارضای می کند. تجلی دیگری از همین خشم را در رمان تاریخی "کیمیا خاتون" می بینیم که در آنجا ایرانیان شریف اسیر دست تعصب ملایان شده اند، حتی اگر آن ملا، مولانا جلال الدین رومی و مراد او شمس تبریزی باشد.

ادامه دارد.



۸ فروردین ماه ۱۳۸۹

جنبش سبز و شش سوال، محسن سازگارا

با رشد و بالنده‌گی جنبش سبز، شش سوال پیش‌تر از سوالات دیگر مطرح می‌شود. به عنوان یک ناظر سیاسی و نه یک فعال، سعی می‌کنم به این سوالات از دیدگاه خودم پاسخ دهم. روشن است که دیگران ممکن است پاسخ‌های متفاوت و حتماً بهتری به این سوالات بدهند.

سوال اول - آیا جنبش سبز تنها محدود به نتیجه انتخابات ریاست جمهوری خرداد گذشته است؟

پاسخ - نه، جنبش سبز حرکت عمیقی است که لا اقل در چهار موضوع ریشه دارد:

ناکارآمدی سی ساله یک رژیم حکومتی در تمام ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی
تغییرات درون جامعه ایران از قبیل رشد شهرنشینی، رشد سوادآموزی، رشد حضور زنان در عرصه های گوناگون اجتماعی و خواست حقوق برابر توسط آنان، رشد صنعت، رشد ارتباطات داخلی و جهانی
تعمیق گسل های اجتماعی چون جنسیتی، نسلی، قومی و مذهبی، طبقاتی و گسل میان علم و جهل (علم یک ملت توسعه یافته و جهل حاکمیتی واپس گرا)

حاکمیت تفکر دموکراتیک و مبتنی بر حقوق بشر و در واقع غلبه گفتن حق مدار به جای گفتن تکلیف مدار دینی و یا ایدئولوژیک در میان نخبگان و بسیاری از افشار جامعه

به این ترتیب باید گفت که هنر جنبش سبز این است که با شروع از خواسته روشن پس گرفتن رای مردم توانسته رابطه تعاملی خوبی با بسیاری از مباحث بالا برقرار کند، اگرچه راه طولانی نیز در پیش دارد.

سوال دوم - آیا جنبش سبز رهبری، استراتژی و تشکیلات دارد؟

پاسخ - بله، این جنبش با هدف مرحله ای پس گرفتن رای مردم و به زیر آوردن دولت کودتایی و برکسی نشان دادن آقای موسوی رئیس جمهور منتخب مردم، بر چهار اصل زیر مبنی است:

- 1- برای رسیدن به هدف فوق، استراتژی مبارزات بی خشونت و تکیه بر مقاومت مدنی و صلح آمیز، نصب العین جنبش است.
- 2- سازماندهی غیر متمرکز جنبش مبنی بر شبکه بندی اجتماعی است. در این روش بیش از هر چیز ابتکارات فردی نقش دارد و مانند برنامه ریزی های باز کامپیوتری، هر کس می تواند با حرکت و ابتکارش بتواند جنبش بیافزاید. شعار هر سرباز یک رهبر و هر رهبر یک سرباز در این روش معنا می یابد. ارتباط گیری و هماهنگی و رعایت اصل عدم تعرض درون جنبش و همگان علیه استبداد دینی در این سازماندهی اهمیت به سزایی می یابد.
- 3- تکثر گرایی و به رسمیت شناختن اختلافات تمامی گرایش های شرکت کننده در جنبش، همراه با محور بعدی بهترین ضامن حفظ وحدت جنبش است.
- 4- اعتقاد به اصل انتخابات آزاد و حاکمیت صندوق رای به این معنی است که حتی حل اختلاف نظریه سرکل نظام هم با برگزاری یک فراندوم آزاد و یا انتخاباتی که طرفداران برگزاری یک فراندوم آزاد بر سر قانون اساسی هم در آن حق شرکت دارند، در درون جنبش به رسمیت شناخته شده است.

سوال سوم - جنبش سبز چگونه پیروز می شود؟

پاسخ - جنبش سبز دستیابی به هدف مرحله ای پایین کشیدن دولت کودتایی و پس گرفتن رای مردم را از طریق چهار زیر هدف دنبال می کند:

- 1- مشروعیت زدایی از حکومت
 - 2- فرسایش حکومت و ایجاد شکاف در آن
 - 3- فلج سازی حکومت
 - 4- تقویت همبستگی و مقاومت ملی
- همچنین سه زمینه رشد هم در دستور کار جنبش قرار دارد:

- 1- رشد جغرافیایی
 - 2- رشد در درون طبقات و گروه های اجتماعی
 - 3- رشد کیفی شامل بهبود سازماندهی، ارتقاء سطح تئوریک فعالان از مبارزات بی خشونت و افزایش آگاهی از مبنای دموکراسی و حقوق بشر
- برای هر حرکت در جهت بالا می توان برنامه ریزی کرد و هرگاه در دوسوی معادله مردم و حکومت، توازن قوا به نفع مردم به هم بخورد می توان صحبت از گام های نهایی و رسیدن به خواست مرحله ای جنبش نمود.
- در این مسیر باید دوندگه را هم در نظر گرفت. اول آن که تجربه مبارزات بی خشونت در سراسر دنیا نشان می دهد که تکیه بر سه اصل زیر ضامن پیروزی است

- 1- وحدت
- 2- برنامه ریزی و سازمان دهی
- 3- حفظ انضباط مبارزات بی خشونت

- نکته دوم آن که حکومت جمهوری اسلامی مثل بسیاری از حکومت های اقتدارگرا، برای مقابله با جنبش سه روش را در دستور کار خود قرار داده است
- 1- سرکوب و حمله به شبکه های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و حتی اقتصادی جامعه
- 2- حمله به امکانات اطلاع رسانی و ارتباط گیری
- 3- ایجاد ترس و اختلاف در جنبش

سوال چهارم - چه زمانی جنبش پیروز می شود؟

پاسخ - زمان دقیقی نمی توان پیش بینی کرد. می توان در جهت رسیدن به اهداف مذکور در بند قبلی برنامه ریزی و زمان بندی کرد، ولی پیروزی نهایی به عوامل متعدد و بعضی حوادث پیش بینی نشده بستگی دارد. اشتباهات طرفین و بهره برداری از آن ها گاهی به حوادث شتاب زیادی می دهد. مثلاً حرکت حکومت ایران در بیست و دو بهمن 88 اشتباه بزرگی بود که اگر درست از آن استفاده می شد می توانست چندین قدم حیاتی جنبش را به جلو براند. اما پاره ای اشتباهات درست جنبش هم اتفاق افتاد که این امکان را منتفی کرد.

سوال پنجم - چه کاری در خارج از ایران و در سطح بین المللی قابل انجام است؟

پاسخ - معمولاً کارهایی که در خارج از کشوری می توان انجام داد بر چهار نوع است:

- 1- آکسیون هایی که افکار عمومی را متوجه جنبش می کند مثل راه پیمایی و تجمع و روشن کردن شمع و پخش اعلامیه و...
- 2- کارهایی که مطبوعات و رسانه ها را به نفع جنبش به حرکت درمی آورد مثل نوشتن مقاله و مصاحبه و تهیه و ارسال عکس و فیلم برای رسانه ها...
- 3- ارتباط گیری با سازمان های دولتی و غیردولتی در جهت حمایت از جنبش
- 4- پشتیبانی فنی و مالی و علمی و سایر زمینه ها از جنبش و مبارزین داخل

در حال حاضر می توان محتویات زیر را برای این فعالیت ها پیشنهاد کرد:

- 1- حمله نظامی ممنوع، اگر یک کار بتواند حداقل تا مدتی حرکت روبه رشد جنبش سبز را با مخاطره روبرو کند، حمله نظامی یک کشور خارجی است. کاری که

ژنرال های سپاه وقتی که در برابر حرکت مردم درمانده می شوند، دنبال آن می گردند.

۸ فروردین ماه ۱۳۸۹

2- تغییر رژیم تنها و تنها به مردم ایران مربوط است ولی تغییر رفتار این رژیم نسبت به مردم ایران امری است که جامعه بین المللی می تواند و باید که به کمک مردم ایران بشتابد. در حال حاضر چون سپاه پاسداران انقلاب اسلامی رودر روی ملت قرار گرفته است، هرگونه فشاری روی سپاه و محدود سازی آن می تواند به مبارزات مردم کمک کند.

3- کمک و پشتیبانی فنی جامعه جهانی در جهت اطلاع رسانی به مردم ایران و فراهم سازی امکانات اینترنتی و ماهواره ای
4- کمک های انسان دوستانه و پناه دادن به مبارزین و روزنامه نگارانی که ناچار از ترک ایران شده اند.

سوال ششم - اگر جنبش به خواست مرحله ای خود برسد و دولت کودتایی را به زیر آورد چگونه خواست های دیگر مردم را محقق می کند؟
پاسخ - پس از دست یابی به خواست مرحله ای جنبش، می توان این سه مرحله را تصور نمود:

1- آقای موسوی به عنوان رئیس جمهور منتخبی که اکثریت مردم در مورد او توافق دارند، بر مسند ریاست دولت می نشیند و امر اداره کشور را عهده داری شود.
2- با حضور ارتش ملی و سایر دستگاه ها و آگاهی و درایتی که جنبش سیزدهم در مرحله مبارزه از خود نشان داده، دلیلی ندارد که در مرحله گذار از این مرحله، مشکلات بهم ریختگی و فروپاشی را کشور تحمل کند. این را به خصوص در پاسخ تبلیغات حکومت باید مطرح کرد.
3- با تاکید بر اصل انتخابات آزاد که تمام رهبران جنبش هم بر آن تاکید کرده اند، برگزاری یک referendum روی قانون اساسی و یا انتخاباتی آزاد که در آن کسانی که خواسته اشان referendum قانون اساسی است هم حق شرکت داشته باشند، تعیین تکلیف نظام و ساختار آن را به رای مردم واگذار می کند. در صورت رای مثبت مردم به تغییر نظام، آقای موسوی مثل یک رئیس دولت موقت عمل خواهد کرد.

محسن سازگارا

هفتم فروردین هشتادونه



بیشتر زندگی ام را با مردم فرودست گذرانده ام روایت علی اشرف درویشیان از فقر، زندگی کارگری و نوروز

اینها: جوانی درویشیان متعلق به نسل نویسندگان متعهدی است که همواره آمالشان را در جامعه جستجو می کنند. او می گوید: از طلوع آفتاب بدم می آید مگر اینکه مطمئن باشم که برآمدن آفتاب آغاز کاری جان فرسا برایم نیست. به ویژه در کودکی طلوع آفتاب برایم آغاز رنج و عذاب کار بود. اما تا دلت بخواهد زمستان و هوای ابری را دوست دارم. دلم می خواهد صبح که از خواب بیدار می شوم سه متر برف باریده باشد. چنان که نتوان در خانه را باز کرد. اما حتی با این نویسنده ای با این نگاه خاص هم می توان از نوروز سخن گفت.

* معمولاً ما در داستان های شما با تصویر عمومی فقر و زندگی آدم های فرودست جامعه مواجهیم. آیا هیچ وقت قصد کرده اید که از لحظات شاد زندگی هم بنویسید؟
- من در داستان هایم شادی هم دارم. کمالاتی که در برخی از داستان های "از این ولایت" و "آبشوران" به خصوص مراسم نوروز و حمام رفتن با پدرم مورد توجه قرار گرفته که این داستان ها بیشتر به ژانر کمدی نزدیک هستند. اما در هر حال زندگی من بیشتر با مردم فرودست گذشته است. وقتی که در گیلان غرب، معلم بودم شاگردانم از همین فقر بودند. من شاگردی به نام "نیاز علی ندارد" داشتم که داستان "ندارد" را اصلاً به خاطر او نوشتم. بعدها در زندان کرمانشاه هم باز در بین همین مردم فقیر و بیچاره بودم. پدرم، عموهایم و تمام افراد دور و ور من کارگر بودند.

* شما با همکاری رضا خندان به جمع آوری افسانه های مناطق مختلف ایران پرداخته اید. نوروز در این افسانه ها چه جایگاهی دارد؟

- نوروز در افسانه های ایران جایگاه ویژه ای دارد و به خصوص سفره هفت سین. فارغ از این آدابی نظیر سبزه انداختن که از بیست روز قبل از عید، خانواده ها عدس و گندم را خیس می کردند تا برای عید سبز شود و مراسم چهارشنبه سوری یا پنجشنبه آخر سال که به دیدار با اموات اختصاص دارد و... رگه هایی از این ها هم در داستان ها و افسانه های ما وجود دارد. اما به خصوص در مورد نوروز، زنده یاد "صبحی" کتابی به نام عمو نوروز دارد که افسانه های ایرانی در همین رابطه را در آن گنجانده است. اصلاً به همین خاطر هم ما جلب افسانه ها شدیم و با همکاری رضا خندان تاکنون نوزده جلد آن منتشر شده است. در مناطق سمنان و کردستان هم، داستان میر نوروزی رایج است و در اشعار شاعران کهن ما، از جمله حافظ هم به آن اشاره شده است.

* تعطیلات نوروز را بیشتر چگونه می گذراندید؟ سفر یا اینکه...

- عید برای ما که بچه بودیم با خودش چیزهای جدیدی به ارمغان می آورد و همه آن ها برای ما خاطره بود. ما مسافرت نمی رفتیم. سفر نیاز به پول و ماشین و... داشت که ما هیچ یک از این ها را نداشتیم. اما سال که تحویل می شد، مادر بزرگ و پدر بزرگم، اسکناس های نویی را لای قرآن می گذاشتند و هر کدام از ما، یکی از آن ها را به عنوان عیدی برمی داشتیم. عموهای من همه کارگر بودند، به جز یکی از آنها که کبابی داشت و نوبی چنته اش، همیشه پر از پول نقره بود که به ما هم عیدی می داد. این برای ما جالب بود که پول نقره را در بازار، دوبرابر از ما می خردند. یکی دیگر از عموهایم هم وسایل آتش بازی چهارشنبه سوری را درست می کرد؛ ترقه و فشقه و... همیشه یک گونی هم به ما می داد که حسابی خوش می گذرانیدیم تا نوروز و سبزه به در؛ که سبزه ها را گره می زدیم و به صحرا می رفتیم و قضا بلای خانواده را با سبزه ها دور می انداختیم.

* در سال ۸۹ کتاب جدیدی از شما منتشر نمی شود؟

- یک کتاب تجدید چاپی دارم که نزدیک به یک سال و نیم است در ارشاد مانده است؛ مجموعه مقالات و سخنرانی های من با عنوان "چون و چرا" و یک شناختنامه هشتصد صفحه ای از من که انتشارات مروارید، قصد انتشار آن را دارد؛ منتها مجوز نمی دهند. مجموعه داستانی هم دارم که شامل هجده داستان می شود با عنوان "تازه داغ" که هشت سال است در ارشاد مانده است. می گویند باید نصف داستان ها را برداری. من هم گفته ام که یک خطش را هم بر نمی دارم. این کتاب را هم قرار است انتشارات چشمه منتشر کند. در حال حاضر هم در حال نوشتن یک رمان هستم. اما امیدی به چاپ کارهایم ندارم و ناامیدانه می نویسم.

* آیا آثار نویسندگان جوان را هم دنبال می کنید؟

- بله.

* کارهای جوان ها را چگونه می بینید؟

- ادبیات داستانی و حتی شعر ما با مشکل سانسور مواجه است و به همین دلیل است که پیشرفت نمی کنند. انگار نمی خواهند جوانان ما سرگرمی سالم داشته باشند. البته من با جوان ترها ارتباط دارم. گاهی به من سر می زنند و تا آنجا که بشود راهنمایی شان می کنم. اما هنوز این آرزو در دلم مانده که در جلسه ای با همسایرانم در کرمانشاه صحبت کنم. من پنجاه سال است که برای آنها و از آنها می نویسم. دوست دارم بدانم که آنها چه نگاهی به کارهای من دارند و نقدهایشان را بشنوم. اما مشکل شده است. در میان نویسندگان جوان هم نویسنده های خوبی داریم که اگر به آنها توجه بشود، می توانند با بزرگان ادبیات جهان رقابت کنند.



اتحاد متکثر و ضرورت استقلال نیروها

نگاهی کوتاه به استراتژی و تاکتیک نیروهای سکولار و دموکرات

عطا هودشتیان

اخبار روز:

• ما در مسیر پر فراز و نشیب برپایی جامعه مدنی و اخلاق مدنی بسر میبریم. پس روشنفکران و جریانهای سکولار و دموکرات، پیش از هر چیز مروجین اندیشه و اخلاق و سیاست مدنی هستند. و این تلاش میوه نمی دهد، مگر آنکه از مسیر برپایی یک نیروی مستقل سکولار گذر نماید ...

هنگامی که روشنفکران و نیروهای سکولار و دموکرات، که خود نیز در نهاد و ریشه چند وجهی و پراکنده اند، به جنبش همگانی و سراسری مردمی سبز می پیوندند، همواره جزء مستقل ولی درونی آن جنبش خواهند بود، نه بخشی حل شده، و پدیده ای بی هویت و نامعین. بنابراین، پیوند این نیروها در اتحاد همگانی جنبش و در برخورد با مواضع اعلام شده از سوی رهبری آن همواره مشروط بوده است، و با تأکید بر استقلال نظری، از جریان پیوسته و سازنده اندیشه انتقادی می گذرد. بنابراین مشروط بودن از یک سو، و مستقل بودن و متعلق به اندیشه انتقادی بودن از سوی دیگر مشخصاتی از هویت سه گانه نیروهای سکولار و دموکراتیک در پیوندشان با جنبش سبز، و مواضع اعلام شده آن می باشد.

هویت سه گانه نیروهای سکولار و دموکراتیک

۱- مشروط بودن: میتوان دید که محتوای جنبش سبز و دیدگاههای اعلام شده از سوی رهبران آن (هرچند "جنبش سبز" و رهبران آن - آقایان موسوی و کروبی - در اساس پدیده هایی همگون و انسجام یافته نیستند) در بسیاری موارد با دیدگاههای حداقل گرایشها و نیروهای سکولار و دموکراتیک نزدیک است. تا امروز که ما از دیدگاههای اعلام شده آن رهبران خبر داریم، آن دیدگاه عبارتند از: انتخابات آزاد، احترام به آزادی احزاب و آزادی مطبوعات و غیره. این خواسته ها با گام های اولیه و حداقل همه قلم زنان، روشنفکران و یا گروه های آزادیخواه و گرایش های لائیک، دموکرات و سکولار هم خوانی دارد. این نویسنده نیز خود را در این کاروند یعنی در حلقه روشنفکران سکولار میداند.

بنابراین همراهی با آنها، کمک و حمایت از جنبش سبز و رهبران آن، از آنروست که آنها اعلام کرده اند که به این موازین پای بند هستند. به عبارت دیگر این پایبندی شرط پشتیبانی ما از آنهاست. تا آنجا که آنها آزادی خواه هستند، ما نیز با آنها هستیم. پس پشتیبانی از آنها همواره مشروط به میزان وفاداری آنها به موازین آزادیخواهانه خواهد بود.

۲- مستقل بودن: درست در همین جا است که می بایست از "ما" و "آنها" سخن گفت: از اینکه در پایان کلام و از نگاهی استراتژیک و بنیادین، ما همچون روشنفکران و نیروهای سکولار و دموکرات، از رهبران جنبش سبز فعلی یعنی آقایان موسوی، کروبی متفاوت هستیم. چرا؟ زیرا خواسته های حداکثر آنها در واقع مواضع حداقل ماست.

اما این تفاوت و این استقلال هیچ چیزی از حمایت ما از جنبش مردمی و دلیری های آن رهبران کم نمی کند. تأکید بر هویت ما لازم است، از آن رو که ما را در جایگاه اصلی خودمان قرار می دهد. نباید میل وافر به تحول، و شور مبارزه با رژیم سرکوب، جایگاه های سیاسی و مواضع نظری را مخدوش نماید. جایگاه ما هر چه هست، با تمام چند وجهی بودنش، و علیرغم برخی ناهماهنگی ها در دیدگاهها، یک ویژگی دارد و آن اینکه هم سکولار است، هم دموکراتیک، و سقف نگاه و جهان بینی اش نیز غیر دینی است.

آنچه ما حداقل می خوانیم - حداکثر آنهاست. و آنها، موسوی و کروبی، مذهبیین آزادیخواه هستند (اگرچه گام به گام شفافیت اعتقادشان به دموکراسی را باید همواره مورد آزمون قرار داد)، اما حتی اگر آنها جدایی دین از دولت را بروشنی بپذیرا شوند، باید بلاخره بروشنی گفت که آنها مروجان پیوسته ارزشهای دینی در حوزه فردی و اجتماعی هستند، درحالیکه ما طرفدار خروج انسان از صغار خویشت، از کوچک پنداری خود، و اتکاء بر خرد، اراده و استقلال نظری بدون هیچ اتکائی به نیروهای ماوراء بشری هستیم. ما سکولاریسم را تا مرحله تفکر و تا قلب ارزشهای فردی و اجتماعی میبریم (این سکولاریسم نظری و ارزشی ست)، در حالیکه بهترین آنها در نهایت در پی آن خواهند بود که کاروند و نفوذ مذهب را تنها از نهاد های قدرت و دولت برحذر دارند (این سکولاریسم سیاسی ست).

اما بهر رو، اگر با آنها متفاوت هستیم، آنرا مانعی برای حمایت مان از جوانب دموکراتیک، مبارزاتی و انسان دوستانه خواسته هایشان در برابر دشمن مشترک سرکوبگر نمی دانیم. همین تجلیل را باید درباره آیت الله منتظری انجام دهیم. ما مکرراً، و در دو نوشته به مناسبت مرگ آیت الله منتظری بر ضرورت حمایت از مسلمانان دموکرات و روحانیت مبارزه در جنبش فعلی تأکید کرده ایم. اگر ضرورت زمانه و نیاز مبارزاتی، ما را در این مرحله تاریخ، در این سرزمین سوخته به یکتاگرایی و جباریت، بران داشته است که بدرستی در پی حمایت از مذهبیین دموکرات و اسلامیین آزاد منش ره گشاییم، این نباید به قیمت فراموشی خود و نظرات بنیادین و اساسی خودمان باشد.

به عبارت دقیق تر: نباید به خود فراموشی کشیده شویم و محو شور و شوق مبارزاتی گردیده و موازین اساسی خود را فراموش نماییم، چنانکه در دوران انقلاب اسلامی برای بسیاری از همراهان مان این وضعیت پیش آمد.

میدانیم و باید همواره این را به خاطر داشته باشیم که خواسته های حداکثر آنها در گفتار ها و اظهارات و گفتار هایشان، خواسته های حداقل ماست. پس از خواسته های آنها دفاع می کنیم، اما موظف هستیم که پایه پای آن، بر هویت خود آگاه باشیم: ما با "آنها" متفاوت هستیم!

در نوشتارهای دیگری از نقش رقیق و غلتان رهبری آقایان موسوی و کروبی سخن گفته ایم و نوشتیم که اساساً در برخی موارد، گویی جنبش مردم راه خودش را می رود و آن رهبران بیانات و خواسته های خودشان را اعلام میکنند. روشن است که قیام عاشورا از اراده رهبری موجود بدور بود. در این شرایط، روشنفکران و نیروهای سکولار و دموکرات باید بطور مستقلانه، استوار و شفاف دیدگاه های خودشان را مطرح نمایند.

هنوز غالب بیانه های رهبران رده اول جنبش و غالب دیدگاههای رده های پائین تر رهبری موجود و قلم زنان آنان از ولایت فقیه و قانون اساسی جمهوری اسلامی یک کلمه پائین تر نمی آیند. البته برخی از اسلامیین آزادی خواه و مبارز پرنفوذ هم امروز، با تردید به این مواضع می نگرند.

دو وظیفه موازی

بنابراین، به خاطر وجود تفاوت هایمان، ما، یعنی روشنفکران و نیروهای سکولار و دموکرات دو وظیفه را به طور موازی باید پیش ببریم: نخست از جنبش اعتراضی مردم و استواری و دلیری رهبرانش (تا آنجا که آنها مدافع آزادیخواهی هستند)، در چهارچوب خواسته های دموکراتیک دفاع می کنیم؛ و سپس و پایه پای آن، استقلال نظری خود را حفظ کرده و همواره از جایگاه اندیشه نقدی (نقدی سازنده) به دیدگاه های اعلام شده در جنبش و رهبری آن نظر می اندازیم. بنابراین ما نه همچون جزئی حل شده و گم نام و بی نام و نشان، که از موضع و جایگاه معین خودمان، در درون جنبش قرار میگیریم و از رهبران آن همواره بگونه ای مشروط دفاع می کنیم.

نباید اسیر هیجانات و شور مبارزاتی شویم تا آنجا که مشروعبیت اعتراض علیه سرکوب حاکم جلوی چشمانمان را گرفته و خود و دیدگاههای خود را فراموش کنیم. نباید اشتباهات دوران انقلاب را تکرار نماییم.

۸ فروردین ماه ۱۳۸۹

نکند در جنبشی شرکت کنیم که در آن ما، یعنی سکولارها، از آنها - یعنی رهبران فعلی- حمایت کنیم تا آنها به قدرت برسند، و آنها هرگز از ما حمایت نکنند و ما را در آینده زیر ستون های پر قدرت دولتی شان دوباره خرد کنند. این مقوله بطور کلی از دیالکتیک قدرت سرچشمه میگیرد. به این ترتیب که نگرانی مورد نظر برای همه نیروهایی که در رهبری قرار ندارند وجود داشته و خواهد داشت. اگر آنها نیز در موقعیت فعلی ما میبوندند، همین نگرانی را میداشتند. از اینرو باید ترویج نظر کرد، بی آنکه این اقدام از حمایت سکولارها از جنبش مردمی بکاهد. باید گام به گام از حضورمان در جنبش برای اشاعه نظرات خودمان، برای جلب افراد بیشتری بهره بگیریم. میدانیم که همه نیروهای دیگر سیاسی چنین میکنند، و باید چنین کنند. و قاعده نیز همین است. آیا دموکراسی معنای دیگری به غیر از این دارد؟ آیا نه آنکه در یک جنبش همگانی، نیروهای متعدد در یک مسیر واحد، در عین مبارزه عمومی با دشمنی مشترک، در نهایت هریک به دنبال نفع خود میباشند، در صورتی که این اقدام به منافع کلی جامعه و به اصل احترام به همه گرایش ها ضربه نزند؟ پس از آن رو که رهبری جنبش اعتراضی در دست گروههایی هم نظر ما نیست، باید به موازات حمایت از جنبش، جداسازی و (از این طریق) هویت سازی کنیم. این نحوه کارکرد، همان اتحاد متکثر است که بر پایه سه اصل، یعنی استقلال فکری-سیاسی، دفاع مشروط، و بالاخره روشن اندیشه نقدی استوار است. ۳- روش نقدی: از نقد می توان هم برداشتی تخریب کننده بدست داد و هم برداشتی سازنده. تا زمانی که سکولارها خود را در درون و متعلق به جنبش می دانند، پس نقد آنها با حسن نیت بوده، ماهیتی سازنده داشته، و مقصود از آن یاری رساندن به جنبش خواهد بود. این اقدام میتواند دود هدف دیگر نیز داشته باشد: روش و اندیشه نقدی هم جنبش را با ایده های نوگرا، مدرن و دموکراتیک آشناتر می کند، هم رهروان مبارزه سیاسی را بسوی درک دموکراسی فرهنگی که همانا بنیاد دموکراسی سیاسی است، یاری خواهد رساند، و هم آنکه جا را هرچه بیشتر برای افکار ما از هم امروز باز می کند. این حق دموکراتیک هر نیرویی است که در جنبش عمومی و همگانی از هم اکنون جا پای خود را محکم نماید. این روش، راه کار همه نیروهایی است که در جنبش همگانی و سراسری شرکت می کنند. از آن رو که این جنبش نه یک ایدئولوژی تمام گرا، و نه یک حزب واحد و سراسری، و نه یک رهبری مطلق اندیش و یکسویه گر ندارد، فرصت برای حضور همه ایده ها و نیروها فراهم است، تا هریک به سهم خود، دو کار را با هم و در موازی با یک دیگر انجام دهند: هم به جنبش یاری رسانند و هم جریان سیاسی مستقل خود را گسترش دهند.

روش نقدی و استقلال سوژه

این نحوه نگاه از روش و اندیشه نقدی مایه میگرد که امانوئل کانت بر آن پافشاری نموده، و ویژگی آن چنین است: عامل نقد (که ما باشیم) به پدیده مورد نظر (در اینجا یعنی جنبش و رهبری آن)، با نگاهی "غیرمنفعتی" و "غیرجانبدارانه" مینگرد، زیرا در پی آن است که با ذهن سرد سنجیده کاری کند و موقعیت و واقعیت ویژه پدیده مورد نظر را نشان دهد. در اینجا موضوع مورد نقد (یعنی اوبژه) در موقعیتی گسسته و ناپیوسته با عامل نقد (یعنی سوژه) باید قرار بگیرد. و در نتیجه عامل نقد، یعنی سوژه، ناگزیرا همچون عنصری مستقل جلوه میکند. سوژه همواره با فاصله به اوبژه مینگرد زیرا حل شدنش در اوبژه همانا به معنای مرگ وی میباشد.

ایراد خواهند گرفت که پس در این حالت چگونه مدعی میشویم که ما همچون عامل نقد (سوژه)، خود را نه در بیرون که در درون جنبش قلمداد میکنیم، زیرا میگوییم با ذهن سرد و غیرجانبدارانه باید به پدیده مورد نظر برخورد نمود، برخوردی که الزاما ما را در بیرون از پدیده مورد نظر (اوبژه) قرار میدهد؟ پاسخ آن است که هر نگاه مسئولی باید در نهاد خود نگاه نقدی باشد حتی اگر از درونی ترین حلقه ها شگل گیرد، چرا که مقصود و مقصدش نه تخریب، که سازندگی و بهبود است. گاه برخی مباحثات امکان نشر بیرونی نمی یابند و باید در درون باقی بمانند، و گاه می توانند بیرونی شوند. اینرا شرایط ویژه مبارزاتی تعیین میکند. باید در عین وابستگی و دلبستگی به جریان سیاسی خود، همواره در مرحله بازنگری مواضع و تمرکز بر دیدگاه ها، در آن لحظه، از دل بستگی دست شست، و نه منافع گروهی که تنها درستی و کارکرد سنجیده دیدگاه ها را در نظر گرفت. خلاصه آنکه تعلق به یک جریان سیاسی نباید به معنای چشم بستن، خود فراموشی و انحلال فردیت باشد. ما برانیم که سوژه نمی تواند و نمی بایست در درون و پیکره پدیده (یعنی اوبژه) حل شود.

- بنابراین اتحاد ما با جنبش سبز و رهبری آن جنبش در چهارچوب یک اتحاد متکثر و پلورالیستی معنا می یابد. خواسته های امروز ما به هم نزدیک شده است. ما با آنها متفاوت هستیم، لیکن بنا به جبر زمانه در کنار هم قرار گرفته ایم، هم بواسطه ضرورت جنبش علیه سرکوب، و هم بخاطر اشتراک برخی منافع در خواسته های مطالباتی مان.

یک رهبری آزاد منش که ترسی از غیر ندارد این تفاوت ها را برای آینده میهن و باربری فرهنگ کشور غنی و پر بار می داند و از تعدد نیروها و تفاوت عقاید هراسی بدل راه نمی دهد، بلکه برعکس آن را برای پرورش دموکراتیک آینده میهن لازم می بیند.

ما و آنها:

در ماههای اخیر و در جریان گسترش جنبش سبز، روشنفکران و افراد سکولار و دموکرات نه سازماندهی ویژه ای داشته اند، نه جمع معینی را تشکیل داده اند، و نه مدعی بوده اند. با اینحال تا آنجا که دیده ایم، از گسترش جنبش سبز و دینامیسم آن دفاع کرده اند. پرسش آن است که اگر در فردای ایران آزاد، یک انتخابات همگانی دموکراتیک نمایندگان صورت گیرد، آیا ما در مجلس ملی آینده همدریف مذهبیون مبارزه و دلیر امروز خواهیم نشست، یا در قسمت چپ، یا سمت راست آنها می نشینیم. مقصود آن است که، به جای آنکه جبر زمانه، ما را فردا مجبور به موضع گیری های متفاوت نماید، از امروز مرزها و جایگاه ها را معین کنیم تا فردا دچار ادغام مواضع، ابهام و درهم ریزی جایگاه ها نشویم. اگر خطوط نظری و سیاسی را از امروز پی نریزیم، بیم آن می رود که آنهمه تلاشهای بی دریغ ما در جنبش حاضر به نفع جریان اسلام سیاسی و طرفداران ولایت فقیه (با هر برداشتی حتی "دموکراتیک") تمام شود.

- پرسیده اند که اگر روش نقدی ماحصل کار روشنفکر نیست، آیا یک جریان سیاسی و سازمانی که درگیر مبارزه مستقیم با رژیم سرکوب میباشد نیاز واقعی به این طریقه کار دارد؟ پاسخ آنکه نمی توان کاروند اندیشه و روش نقدی را تنها به روشنفکران و روشنفکر یگری محدود نمود. بی تردید یک جریان یا سازمان سیاسی نیاز به ستیز ایده ها و تمیز دادن مواضع دارد، اگر نه، کار اعضای آن به دنباله روی کورکورانه کشیده خواهد شد. سازمانهای سیاسی دهه پنجاه در ایران از وجود این روش کورکورانه رنج میبردند. بطورمثال چگونه یک حزب سیاسی لیبرال یا یک جریان سکولار غیردینی یا یک سازمان سیاسی چپ گرا می تواند خود را از جریان های سیاسی دیگر تمیز بدهد؟ چگونه آن جریان هویت سیاسی خود را برپا می سازد؟ چگونه در درون خود به باروری اندیشه و تشویق اعضاء برای ارائه ایده های جدید همت میکند؟ از طریق گسترش جدل فکری و بکارگیری روش نقد، از طریق تمیز دادن موازین، از طریق فاصله گذاشتن پیوسته میان "ما" و "آنها"، از طریق گسترش مداوم پلورالیسم درونی و بنابراین قائل شدن حق مخالفت کردن. درهرحالی، در هر موقعیتی نباید تفاوت ها را فراموش کنیم. به این ترتیب است که میگوییم که اگر در جنبش سبز شرکت میکنیم، نباید "ما" در "آنها" حل شود. اگر از امروز چنین نکنیم. اگر از امروز مرزها را روشن ننمائیم، جایگاه خود را، چون نیروهای سکولار و دموکراتیک مشخص نکنیم، چیزی از ما در فردای ایران نخواهد ماند. اگر خود را نسازیم، اگر تمامی انرژی و توان خود را تنها در حمایت "آنها" بگذاریم، هیچ چیز نشان نمی کند که در فردای ایران آزاد، آنها از ما و از آزادی ما دفاع خواهند نمود.

اما چگونه می توان به این مهم دست یافت؟

برای آنکه روش و کاروند موازی، آنچنان که توضیح دادیم، متحقق گردد، باید نخست نیروهای سکولار و دموکرات، هویت معین خود را تدوین نمایند. باید به وزنه ای بدل شده، و از این رو می بایست نخست گفتار معینی را مدون نمایند. (البته تلاش های گسترده ای در این مسیر برداشته شده است.)

۸ فروردین ماه ۱۳۸۹

سپس باید، اتحاد پلولاریستی افراد و نیروهای سکولار و دمکرات ایجاد شود، که در تمام ابعاد، چه سیاسی و چه نظری تماماً گونه ای جبهه ای و چند وجهی عمل نماید.

امروز گرایشها و تمایلات و نیروهای غیردینی در سطح جامعه بمراتب افزایش یافته است. حتی سخنان دست اندر کاران اینرا برنموده است. یکی از آخرین سخنرانی های آقای خاتمی بوضوح بر گسترش گرایش قدرتمند غیر دینی در جامعه تاکید میکند. وی بر آن است که دلیل همین تمایل قوی است که، از نظر او، می بایست در همین نظام اسلامی حاکم رفرم ایجاد نمود و قانون اساسی را حفظ نمود تا اسلامیت در کنار جمهوریت حفظ شود، زیرا اگر با بکارگیری روشهای استبدادی به فشار بروی مردم ادامه داده شود، بیم آن میرود که مخالفت ها جامعه را سراسر از دین گرایی بشویند.

تیزبینی و واقعیت گرایی در این اظهار فراوان است. تفاوت وی با آقای خامنه ای آنجاست که این آخری اساساً بر غیر دینی شدن گسترده جامعه نمی خواهد اعتراف کند، و از اینرو در پی راه خروجی نیست، زیرا از نظر او در جامعه ایران اساساً بحرانی وجود ندارد. اما اگر جامعه ایران بسوی غیر دینی شدن گام می نهد، نباید این مهم مردمان و جوانان را بسوی بی اخلاقی و خصوصیت غیرمدنی هدایت نماید. ما در مسیر پر فراز و نشیب برپایی جامعه مدنی و اخلاق مدنی بسر میبریم. پس روشنفکران و جریانهای سکولار و دمکرات، پیش از هر چیز مروجین اندیشه و اخلاق و سیاست مدنی هستند. و این تلاش میوه نمی دهد، مگر آنکه از مسیر برپایی یک نیروی مستقل سکولار گذر نماید.

اکنون زمان آن رسیده است که ره روان، فعالان و گرایشهای سکولار و دمکرات ایران اجتماع متحد خود را برپا سازند تا از حالت یک جریان فکری کاملاً پراکنده، به یک اتحاد سیاسی مدعی بدل شوند.

این روش کار نه غیر دمکراتیک است، نه به همبستگی سراسری نیروهای مبارز ضربه می زند، و نه می بایست از حمایت ما از حرکت مبارزاتی مردم و جنبش سبز بکاهد. این روش کار متعلق به همه آن نیروهای غیر مرکزی، حاشیه ای، یا آنهایی که رهبری اپوزیسیون را در دست ندارند، میباشد. مطمئن باشیم که اگر جای آنها یا ما عوض می شد، و آنها اقلیت و نیروهایی از ما رهبری جنبش را در دست میداشتند، آنها نیز همین روش را به کار می برند. روشن بگوییم: از یکسو سکولارها باید مستقل شوند، که این استقلال خود از طریق یک اتحاد چند وجهی درونی متحقق میشود، و از سوی دیگر همین استقلال آنها را در موقعیت اتحاد متکثر با جنبش مردمی و سراسری مردم ایران قرار میدهد.

خلاصه سخنان عطاودشتیان در کنفرانس پالتاکی جمهوریخواهان به همراه فرخ نگهدار در ژانویه ۲۰۱۰

www.hoodashtian.com

hoodasht@yahoo.com

در باره تعریف سکولاریسم، و مشخصات نظری آن به سری مصاحبه های هودشتیان در این باره در این سایت رجوع کنید: www.hoodasht.com



آیا حسین درخشان هم نامزد ندا بود؟

هادی خرسندی

مثل آن بابائی که از بالای ساختمان پلاسکو افتاد پائین و مردم جمع شدند که چه شده؟ و برخاست گفت نمیدانم من هم تازه رسیده ام!، بعد از یکی دو هفته که سر زدم به اینترنت من هم بجوری دیدم تازه رسیده ام و نمیدانم چه شده. از اینجا وارد شدم که برخوردیم به مصاحبه با سردبیر رادیو و مسئول سایت بی.بی.سی، در بخش اخبار بی.بی.سی، راجع به نامزد ندا آقاسلطان!

من این جوان سردبیر رادیو و سایت را میشناسم آدم معقول و فاضلی است. پس فهمیدم قضیه بیخ دارد و خیلی اهمیت پیدا کرده. یک چیزهایی شبش از محمد سفیران (به کسر سین) شنیده بودم در باره ماجرای کاسپین ماکان. (نویسنده و گزارشگر روزآتلاین است این با کسر سین. و دوست جوان من است و مشاور اینترنتی من است این سفیران. افتخاری!)

چی شده چی نشده؟ گفت من باهاش مصاحبه کردم اما به «روز» گفتم با قید احتیاط بگذارم و به اسم من نگذارم چونکه یک دلایلی گفت که یادم نیست. اما کل ماجرا را گفت برو در «بالاترین» ببین. که رفتم و اجمالی دیدم. دیدم چه الم شنگهای بوده چند روز ما نبودیم! خلاصه اش اینکه کاسپین ماکان نامزد ندا آقاسلطان رفته اسرائیل با رئیس جمهورشان ملاقات کرده و قیل برآمده و قال درآمده که این نماینده ی جنبش سبز نیست و اصلاً نامزد ندا نبوده و مقاله و مصاحبه و تکذیبیه و فحش و فضیحت! ای بابا! حالا ندا کی بوده که نامزد او بودن، تیتز و عنوان و اعتبار شده؟ ندا نازنین دختری ایرانی بود که سمبل جنایات رژیم شد. نام ندا و یاد ندا، یادآور دستهای آلوده به خون خامنه ای و احمدی نژاد و رفسنجانی و باقی آنهاست. ندا قهرمان ملی یا ژاندارک ایران نیست. این را چندماه پیش هم به آقای هوشنگ معین زاده نویسنده ی کتابهای خواندنی (مثل: آیا خدا مرده است؟) عرض کردم وقتی پیرمرد (همسن و سال من میزند) با چشمان پر اشک گفت میخواهم کتاب بعدی را به ندا تقدیم کنم. که گفتم بکنید. ما ندا را نباید فراموش کنیم اما یادمان باشد که مثل ندا خیلی ها شدند. خیلی ها بیگانه گلوله خوردند و به خاک افتادند. به ناصر محمدی معاون سردبیر کیهان لندن گفتم و تأیید کرد که ندای نازنین که در خیابان فرعی تیر خورد، به اندازه ی همه ی جوانان نازنین ما که کشته شدند، بیگانه بود اما در ردیف شهدای معترض و مبارز و مقاوم که در زندانهای رژیم جان باختند قرار ندارد.

من از ندابازی و ندانویسی پر هیز کردم. میدیدم: "کشته از بس که فزون است کفن نتوان کرد." خوب وقتی ما شلوغش میکنیم و بین همه ی کشته شده ها یکی را به شهرت میرسانیم و مجسمه اش را میسازیم و سرود برایش میخوانیم و ترانه برایش میسراییم و دکان برایش باز میکنیم، پس به جوانی هم که قرار بوده شریک زندگیش باشد، اجازه بدهیم از شهرت نامزد از دست رفته اش استفاده کند. بخل که نداریم؟

میماند که چرا خودش را نماینده ی جنبش سبز معرفی کرده؟ خوب. اگر کرده باشد مگر نمیگفتند در این جنبش هر فرد یک رسانه است و هر شخصی یک رهبر است؟ آنهایی که اعتراض میکنند مگر خودشان سخنگوی جنبش سبز هستند؟ مگر جنبش سبز سرو ته دارد که کی چکاره هست و کی چکاره نیست و کی باید بگوید؟ فرض کنیم این جوان کاسپین ماکان خودش را به شیمون پرز نماینده ی جنبش سبز معرفی کرده باشد. یعنی رئیس جمهور اسرائیل با آنهمه دستگاههای اطلاعاتی و جاسوسی نمیفهمد که این طرف خالی بنداست؟ و آیا کاسپین نمیداند که نمیشود خالی بست؟

چرا رفته به اسرائیل؟ دلش خواسته. حسین درخشان هم رفت، مگر نامزد ندا بود؟ ما چه مربوط؟ البته کاسپین نماینده ی من و شما نیست و این تکذیبش دوکلمه است. چکار دارید که چقدر با ندا نزدیک بوده؟ چقدر با همدیگر تنها بوده اند؟ بابا قباحت دارد. این که نشد خبرنگاری و نویسنده ی اسپرک شاید افسردگی دارد، بسا که دبیرش گرفته. هیچ فکر کردید فیلمی که دیدنش همتان را لرزاند و بغض به گلو و اشک به چشمتان آورد، با کاسپین چه کرد که چشمتان نامزدش را در آن حالت به کاسپین چکار دارید؟ بروید از شیمون پرز بپرسید که چرا وقت خصوصی به او داده و عکس هم با هم گرفته اند؟ چرا تلویزیون اسرائیل تا دم در هواپیما به استقبال او رفته؟ و بروید ببینید در همین حالیکه آقای شیمون پرز با ماکان نشست، شهرکهای اسرائیلی چگونه در ساحل شرقی مثل قارچ میزند بیرون و بر فلسطینی آواره و زیر شکنجه چه میگذرد. حتی باراک اوباما پریروز اینها را با خفت و خواری بیرونشان کرد از کاخ سفید.

شمائی که رژیم اسلامی دشمن فلسطینیان کرده و به آنجا رسانده تان که مرگ بر غزه و لبنان بگویند و بی توجه، به نفع اسرائیل شعار بدهید، چکار دارید که یک جوان سرگشته و دردمند ایرانی به دیدار رئیس جمهور اسرائیل رفته باشد و به طرز خنده داری به بی.بی.سی بگوید چون احتمال حمله ی نظامی اسرائیل به ایران

زیاد است من رفتم جلوی حمله را بگیرم! این جوان شاید مشنگ است و بیکار. شما چرا؟

یاد ندا آقاسلطان گرامی باد. ما به خونخواهی او و دیگر کشتگان، مبارزه را ادامه میدهیم!

۸ فروردین ماه ۱۳۸۹

رگبار

پگاه احمدی

جز جمهوری صدای تو در من،

حرفی نمانده است رفیق، برادر، وطن!

بی خیال!

یک روز

همه با هم می رویم ته آب

دیگر دلم فقط برای موشک های کاغذی تنگ است

"جریان باد را پذیرفتن"

و این که تکه تکه های تو در من

شبیه ماهی مرده شناور است!

از انگشت های من،

وقت نوشتن خون می آید

وقت باد،

از ساعت حرام، می پرسم

عقربه هامان کجاست؟

پرچم،

سیب و صدا و سایه و سلول،

پس لحظه ی خلول،

کی تکان بخورد؟

گاهی برای رهاشدن از سنگ

باید فقط به حاشیه ی رود رفت

و با شکستن صدای اینهمه دریا،

کم کم به استکان برگشت.

باید در پوست، خون درست کنیم!

شاید چهارراه، منتظر مرگ ماست

که شات آخر، همیشه رگبار است!

بریده ای تازه از تاریخ من

شهلا بهار دوست

تاریخ من از کجا بود؟

که بود؟

که خواهد بود؟

تا کجا؟

هنوز برف تند می دود

گمانش بهار را تلنگر می زند

روی خطوطم جوانه ها

موجی از شراره ها، کرشمه ها

سایه های من هنوز پشت میله ها

پشت درها آرزوهای چاک، چاک

خیالتان سوخته بال کبوتران؟

بوی بهار می آید

به بوسه ای شیرین

لبم، تنم، گُر گُر

برای باغچه گل، گل

بلند بلند فکرها را کوک می زنم

خام، خواب می شوم

با بوی مشک و عنبر پریده

دست به سینه باد می برم

بو می کشم

بوی نفسهای جا مانده در بستر

واژه های غرق شده در دفتر

سطرهای برهنه، دلتنگ

موهای ژولیده، هیهات، هیهات!

چه کسی خوابهایم را دزدید؟

چه کسی چراغهایم را شکست؟

با شورش قصه های دراز

روی عرشه خیالم مدام دستی تکان

به آهنگش مرا با خود تا گور زنی مرده می کشد

عزایش، مویه اش، با این یکی کارم تمام است

صدای غش غش عجزه ای می پیچد

نگاه می کنم

هنوز برف تند می دود

تاریخ من از کجا بود؟

که بود؟

که خواهد بود؟

تا کجا؟

سکوت چشم تو چون عصر جمعه آژنگین دکتر عارف پژمان

بهار ، بیتو غریب است و خانه خاموش است
بهار بیتو به رنگ پریده می ماند .
بهار ، پویه برگی است در گذرگاه باد
بهار قصه خاموشی امید من است !

سکوت چشم تو هرگز بهار نداشت .
سکوت چشم تو ، چون عصر جمعه ، آژنگین .
سکوت چشم تو بیگانه بود ، از غم من !

همیشه شعر سیاهم بهانه ی تو گرفت
همیشه دود نگاهم ، به دامن تو نشست ،
همیشه نام تو آغاز سر گرانی بود
همیشه از تو به خود ، من دروغ می گفتم !

نگاه کن ، نگاه :

روی آن سکوی سپید
که هر غروب برایم ستاره می چیدی
و گیسوان تو ؛ گهواره ی غم من بود ،
هنوز جای کسی نیست
و خاکستر سیگار من هنوز آنجاست !
هنوز گنجشکان ،
صدای خش خش پیراهن ترا شبها
به خواب می بینند !

به بین که پنجره دلگیر و خانه خاموش است
و جویبار دل افروز :

این عزیز ترین ،
که بهر آمدنت ، سر به سنگ می کوبید
و عطر خاطره ات را به خانه ها می برد .
خشکیده ست !
و جایگاه مرا بوی یاس ، پر کرد ست .

میان منش و لحظه با منصور خاکسار

نوشته شیرین دخت دقییان
Shirindokht1@gmail.com

از راهی دور آمده بود در شنبه غروب زمستانی تا برویم به
گردهمایی حامیان مادران عزادار.

دفتر شعری به دست.

گفتم: " آن جا اطراف کلورادو پارک همیشه مشکل پارک کردن
داریم، بیایید کمی خلقی شویم و اتوبوس سواری کنیم".

خندید و چابک پریدیم در اولین اتوبوس. شنبه ها هم گویا کار می
کرد. همیشه حسابداری بودن شاعر، مرا به یاد

ملال کارمندی گی دومپاسان می انداخت با این فرق که خاکسار
زبان شکایت نمی دانست.

در بلندی رو به اقیانوس، بساط بچه ها بر قرار بود، مثل هفت ماه
گذشته؛ بی اعتنا به باد و باران و مه . سوفیا مثل هر هفته سیاه پوش
ولی با لبی خندان، رهگذران و جهانگردان هفتاد و دو ملت را به

امضای پتیشن دعوت می کرد. آقا علا پروژکتور و پرده نمایش را
ردیف کرده بود با بساط چای و بیسکویت داخل آن گاری سبز
نمادین که خودش نجاری کرده به نماد دوستی از نوع ایرانی.

چای را به دست منصور خاکسار دادم که از کنار ردیف عکس جان
باختگان با لرزشی آشکار و لب های سفید شده عبور می کرد: "

زیبایی را ببین!". به چهره کیانوش که رسید، خیره شد. گفتم: " بچه
کرمانشاه بود و اهل حق". هیچ یک از ویژگی های آرامش بخش او
دیگر دردش را نمی پوشاند. در سکوت گذر کردیم.

بلند گو از "یک جنگل ستاره" خبر می داد و دریا از یک افق

غروب. حلقه زدیم مثل هر شنبه و احمد بلند گو را برای منصور
خاکسار گرفت. شاعر گفت و خواند... از "چکاد" * قله ای که

انتظار انسان را می کشد. فیلم این مراسم، از آخرین تصاویر زنده
شاعر شد.

سه هفته بعد، پس از رفتن خودکرده او در دلم گفتم: نه! من او را با
آن لحظه خودکرده بی تدبیر نخواهم شناخت و به یاد نخواهم آورد!

منش است که هویت دارد، نه لحظه! منش آدمی، آن تلاش پیگیر
سالیان است که بود یگانه او را رقم می زند. هنوز، ولی، واژه "

چکاد" چکشی بود بر ذهن گریانم.

ساعت هایی تلخ گذشتند در خانه او و میان حق انبوه خویشان و
یارانش تا به خود نهیب زدم: منش منصور خاکسار عیب جویی

نبود که کاری بس آسان و بی مقدار است. تشخیص اشتباه دیگران،
هنر نیست؛ هنر، دیدن خطای خود است. این راز صلح درون او در

زندگی بود تا آن لحظه.

منش است که هویت دارد. آن لحظه تاریک، نیرومند تر از راز

روشن او نبود و نخواهد بود. نه! منصور خاکسار را با منش او یاد
خواهم کرد.

23 مارچ 2010

*چکاد: قله و ستیغ کوه

۸ فروردین ماه ۱۳۸۹

آئینه راهی

باز آئینه و زنگار دروغ
باز تاریکی و کتمان فروغ

باز دلوایی شب زده ها
باز پژمردگی دلشده ها

باز پاییزی ایام بهار
باز چنگیزی و بیداد و حصار

باز افسردگی چلچله ها
آه و نازک دلی آینه ها

باز بی طاقتی و صبر و قرار
باز واماندگی و حس فرار

باز خم گشتگی شانه ز بار
باز دلمردگی نقش و نگار

باز هم رویش نیرنگ و فریب
علف هرزه و این خاک فریب

باز هم بغض فرو خورده و تب
باز هم ناله و چاه دل شب

باز این بگنرد خرد و کلان
باز این بگسلد سست دلان

باز آینه ی بگرفته غبار
باز دوری و خزیدن به کنار

باز اندیشه و او هام غریب
باز این حبله به تاراج رقیب

باز هم گریه و افسوس و سکوت
تا چه زاید شب تار ملکوت

جویبار سبز راهی

خواب دیدم سرزمین خویش را
دشت سبز و پاک و نیک اندیش را
مرد و زن را شاد و خندان و جسور
طلعت امید و ایمان جفت و جور
نوجوانان و زنان و مردها
سر سوداشان امید و دردها
دانه ی عشقی فشاندند از ضمیر
تا درفش ناکسی آید به زیر
باز اما روزگار فتنه خیز
آتشی افروخت از جنگ و ستیز
چتر تاریکی نمود از هر کران
مردمان در حیرت و دل ناگران
باد پاییزی وزید اندر بهار
چهره ی اهریمنی شد آشکار
باز از هر سو شغالان آمدند
یاوران مکر شیطان آمدند
دشت های سبز را بفروختند
سبزه ها را شادخواران سوختند
مرغ دریا در قفس پهلو گرفت
زاغ و روبه جانب هر سو گرفت
ارزو ها باز نا امید شد
ابر تیره رادع خورشید شد
لیک از اعماق جانهای رشید
آذر خشی سوی جانان پرکشید
گرچه ابر تیره بددمساز شد
بارش رحمت از او آغاز شد
جویبار مردمی آمد به هم
تا بشوید عاقبت سیلاب غم
عالم اینک همره دریای ما
شاهد آزادی فردای ما
ز احترام ما جهان از جای خاست
کشتی ایران خدایش ناخداست
این سکوت سبز جاویدان ماست
خوش ندای نازنین ایران ماست

پرزیدنت حسین شرنگ " یک غزل "

به (زنده یاد) سپیده، ساشا، و مرتضی واحدی نیکو. و به مریم و حسین سلیمان اوغلو

از گلی غار نوری می‌دمد
آفتاب از چشم کوری می‌دمد
برگ عیشی از مغایب می‌رسد
وز دل خلوت حضوری می‌دمد
باد لب می‌ریزد از پیمانها
ساقی سرمست عوری می‌دمد
چنگی پر آب و تاب می‌زند
هر دم از چنگاش سروری می‌دمد
حوری نازک خیالی می‌چمد
از خیالاش باغ دوری می‌دمد
می شود پیدا و شیدا جان گم
هر دم از دل شر و شوری می‌دمد
می چمد مست غزل دست شرنگ
هر شب از کلکاش زبوری می‌دمد
غار-مونترال ۱۹۹۸
جمهوری وحشی شرنگستان

شهرزاد ارشدی پدر عزیزش را از دست داد.

پدری فرهیخته و یار کارگران و زحمتکشان. با شهرزاد به سوگ همه پدران و مادرانی که در فراق فرزندانشان در سرزمینی سراسر ستم و انسان کشی زیستند، مبارزه کردند و از خود نام نیک بر جای گذاشتند، نشستیم. حسین شرنگ یاد داشت کوتاهی برای شهرزاد نوشت که گویای حرف دل همه ماست
یاد تمامی پدران و مادران از دست داده گرمای باد ..

ما اینجا، در آغوش سرد-گرم مادر سوممان مونترال با هم بزرگ شدیم. با شهرزاد ارشدی، و بسیار دوستان دیگر. ما از گروههای سیاسی ناهمساز بودیم. در آغاز قدر یکدیگر را نمیدانستیم. به اینجا به چشم یک ایستگاه موقت نگاه میکردیم. در ایستگاه آدم با کسی دوست نمیشود. یواش یواش دیدیم خیر، این زیستگاه ماست. آن گروهها یکی پس از دیگری متلاشی شدند. و ما ناگهان دیدیم که غیر از یکدیگر کسی را نداریم. اندک اندک، عزیزان دور از ما در ایران، از میان رفتند. و تنها خبری به ما رسید. ما در جشنها و سوگها و ایستادگیهایمان در برابر ستم اسلامی، بیش از پیش به هم نزدیک شدیم. آغاز جنبش، ما را یکشنبه یار صد ساله ی یکدیگر کرد. بیشتر همدیگر را دیدیم. پس از تظاهرات با هم نشستیم، خوردیم و نوشیدیم، و در برابر چشمان شگفت زده ی نو-هموطنانمان، زیستگاهمان را به لرزه در آوردیم. هر بار یکی از جگرگوشههای ما در دوردست، جان داد، یا اینجا خاموش شد و هرگز روی وطن را ندید؛ به یاد آوردیم که چه سنگدلانه پارهای از تن یک ملت را بریدند و اختیار و ارادهاش را بی شرمانه به بازی گرفتند. ندیدگان، دور از ما به دنیا آمدند. کودکان دور از ما بزرگ شدند. جوانان پیر شدند. پیران مردند. و برخی از ما تنها عکسی از آنها دیدیم و آنها هم عکسی از ما. ما تبدیل به خانواده ی عکسها شدیم. و در این دنیای عکسی، چه زندگیها که در دریغ دیدار دیگری، زیر خاک رفت... حالا که پدر مهربان و هنرمند شهرزاد، دور از او خاموش شده، احساس میکنم که دوباره پدرم مرده. مرده و من دیگر هرگز او را نخواهم دید. شاید حتا گورش را. همانطور که گور چهار خواهر-برادر دیگر و آنهمه دوست و قوم و خویش دیگر را. من و دوستان بسیاری، سوگ شهرزاد را سوگ خود میدانیم. و امشب به خانهاش میرویم. کنارش میشینیم. همانطور که او روزی در سوگهای ما کنارمان نشست، و غمگساری کرد. ما نو-زادگان مجبوجت، سرهایمان اینجا سپید و خاکستری شد، ولی دلهایمان هنوز زبانه میکشد. سرم را بر میگرددانم به سوی آن سرزمین اشغال شده و با میلیونها صدا فریاد میزنم: ای ملاریا! ملاریا! ملاتاریا! دور شو! کور شو! ما از پا نیفتاده ایم. این شماست که با سر میافتید



دلاور قره داغی، شاعر پروانه ها مقدمه و ترجمه شعرها: بابک صحرانورد

دلاور قره داغی سال 1963 در محله "کانسکان" در شهر سلیمانیه عراق چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه "شیخ سلام" و متوسطه را در مدرسه "آزادی" به پایان رساند. در سال 1986 از "آکادمی هنرهای زیبا" ی بغداد در رشته تئاتر فارغ التحصیل شد. اولین اثر ادبی خود را سال 1982 در روزنامه "همکاری" منتشر کرده است. "پیکری از باران" عنوان نخستین مجموعه شعر اوست که در سال 1991 پس از قیام مردم کردستان عراق علیه رژیم بعث به چاپ رسیده است. دلاور صاحب چندین مجموعه شعر و آنتولوژی ست و در زمینه ترجمه، تا کنون برخی از برترین آثار ادبیات کلاسیک جهان از جمله آثار نیکوس کازنتزاکیس را به زبان کردی برگردانده است. به دلیل آشنایی با زبان فارسی نیز چند اثر نمایشی و داستانی را از نویسندگانی همچون گلی ترقی، بهرام بیضایی و عباس معروفی را به کردی ترجمه کرده است. تا کنون اشعارش به زبان های سوئدی، فرانسوی، انگلیسی، عربی و فارسی برگردانده شده اند. دلاور قره داغی سال هاست به همراه خانواده اش در کشور سوئد اقامت گزیده است.

ترجمه شش شعر کوتاه او را به همراه اصل شعر ها می خوانیم:

1

خۆر
که دنیا تاریک دهکا
تو دیتیت
لهنیوان تاریکی و دنیادا
همیشه وک خۆرێک
تو له بهیانی مندا هه‌لدیتیت
خورشید
چون جهان
تاریک و ظلمانی شود
تو می آیی
در میان ظلمت و این جهان ظلمانی.
همیشه چون خورشیدی
در بامدادانم طلوع می کنی.

2

بزر بوون
وشه‌یه‌کم پێ بلێ
بهر له‌وه‌ی که ئیتێر به‌رم
مالۆچکه‌ی خه‌ونیکتم پیشانده
بهر له‌وه‌ی تا نه‌به‌د بزر به‌م
گم شدن
حرفی به من بگو
پیش از آنکه مرگم فرا رسد
کلبه خوابی نشانم ده
پیش از آنکه تا همیشه گم شوم .

3

پروشه
چاوهرێ بووم
تا کوتوپر چاوهروانیی
باوهشی خۆی بۆ کرده‌مه‌وه
چاوهرێ بووم
تا کوتوپر
له‌ژێر پروشه‌ی تۆدا
بووم به‌ژێر هه‌ره‌ستێک به‌فرمه‌وه
ریزش سبکبارانه برف
به انتظارش نشست به‌دم
که انتظار
ناگاه
آغوشش را به رویم گشود .
به انتظارش نشست به‌دم
که ناگاه
در زیر ریزش سبکبارانه ی دانه های برف،
در زیر بهمنی از برف
دفن شدم.
باران
به‌یانیان

4

عیشق ده‌تبا بۆ کۆلان
ئێواران که دیتته‌وه
همیشه دوگیانیت به باران
باران
صبحگاهان
عشق

ترا به کوچه پس کوچه ها می برد
غروب ها
چون باز آیی
همیشه آبستن بارانی .

5

میرگ
له‌نیو میرگێک رووناکیدا
دیم و ده‌چم
خۆم ده‌زانم
روژێک دادئ
په‌لک په‌لک
له‌ژێر توفانی نه‌وینتا
و مکو سنه‌وبه‌ر ده‌نه‌وم .
سبزه زار
در سبزه زاری تابناک
می آیم و می روم
می دانم
روزی خواهد آمد
که برگ برگ
در غوغای عشق ات
همچو صنوبر خواهم آرمید.
داگیر کردن

6

گوتم: خوشم دمویت
به لام تکایه لهبیرمکه
گوئت:

دەرگای هموو سنوورمکانم
دمخمه سهر پشت
هموو هیزمکانم دهکشینمهوه
توئی ژهنرال
به تاقی تهنها ... وهره
داگیرمکه

تصاحب کردن
گفتم: دوستت دارم
اما تمنا می کنم
فراموشم کن
گفتی:

آستانه ی همه ی مرزهایم را
برمی دارم و
تمامی نیرویم را عقب می رانم
تو ای ژنرال
یکه و تنها ... بیا
و تصاحبم کن .

محمود معتقدی

طرح

نام بلند عشق و

واژه ای که از چشم های تو می نوشد

پای گل سرخی و

پیراهنی که از تو روان می گوید

گلوی درختان و

فصل پرندگان

این سطر دیگری ست

به یار آ

به منصور خاکسار
مجید نفیسی

نه! در سوگت شعری نخواهم نوشت
و عصرهای پنجشنبه دیگر
منتظر زنگ در نخواهم ماند
و هنگام بالا رفتن از پله ها
به پاهای لرزانت نگاه نخواهم کرد
که زیر سنگینی کار روزانه
هنوز لق لق می خورند
و حوله را به دستت نخواهم داد
تا چهره ی مهربانت را خشک کنی
و با برآمدن بوی برنج
به آشپزخانه بیایی.

پس از شام
در کنارت نخواهم نشست
تا به عادت بیست ساله
دیوان شاعران را بگشایی
و پس از مولای روم و شیخ شیراز
دهقان توس و حکیم گنجه
از حجت خراسان بخوانی
و میان من و خود
با آن تبعیدی به یُمگان نشسته
رد پای بیایی.
نفرین به تو
نفرین به دستهایت
که جان سوزانت را از ما گرفت
و از تو خاکساری ساخت خاک سر.
چرا به دخترانت رحم نکردی
یا به پسر گریان من؟
با این همه، آنها به زندگی خود ادامه می دهند
و من هر عصر پنجشنبه
بر جای تو خواهم نشست
و آخرین دفتر شعرت را خواهم گشود
و به دنبال آن سطری خواهم گشت
که دیشب، راه هوا را
بر گلوگاه تو بست.

پنجشنبه 18 مارس 2010